

در آستانه دومین سالگرد

«ابر حرکت اعتراض ملی و ضد آپارتایدی و ضد استبدادی ۱۴۰۱»،

درس‌های ماندگار از

«ابر حرکت ملی ضد آپارتایدی و ضد استبدادی ۱۴۰۱»

در ۲۶ شهریورماه ۱۴۰۱، قتل حکومتی مهسا امینی (توسط گشت ارشاد رژیم مطلقه فقهاتی) جرقه‌ای بر انبار عظیم و آتش خرمن نارضایتی مردم در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران گردید. آنچه‌آنکه در «خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸، افزایش سیصد درصدی نرخ بنزین و در دی‌ماه ۹۶ تحریک حاشیه‌نشینان مشهد توسط نیروهای علم‌الهدی، جرقه‌ای گردیدند برای انفجار یکبارگی نارضایتی جامعه بزرگ ایران»، ولی از آنجایی که در «۲۸ شهریور ۱۴۰۱» (یعنی دو روز بعد از اعتلای خیزش در ۲۶ شهریور ۱۴۰۱) با «فراخوانی جنبش زنان تهران و رشت، جنبش زنان ایران برای اولین بار در تاریخ حیات خود توانست رهبری اولیه این خیزش خودجوش و خودبه‌خودی و بی‌سر را (که در اندک مدتی ده‌ها شهر بزرگ و کوچک ایران را در بر گرفته‌بود) در دست بگیرد»

۲

☀️ ۹۴ دموکراسی و آزادی

☀️ ۱۸ عاشورا و مکتب حسین

☀️ ۱۵ تفسیر سوره شوری

☀️ ۱۶ فهم و شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه

☀️ سرمقاله - وضعیت حاد منطقه خاورمیانه در این شرایط

☀️ سخن روز - دولت پزشکیان و پروژه جدید خامنه‌ای

☀️ تیتر اول - قتل عام تابستان شصت و هفت

☀️ ما چه می‌گوئیم؟ ۹۱

☀️ استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی ۳۳

آگاهی، آزادی و برابری

در آستانه دومین سالگرد

«ابر حرکت اعتراض ملی و ضد آپارتایدی و ضد استبدادی ۱۴۰۱»

درس‌های ماندگار از

«ابر حرکت ملی ضد آپارتایدی و ضد استبدادی ۱۴۰۱»

مذهبی و استبداد سیاسی و غیره بود، که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی قرار داشت) افتاد.»

قابل ذکر است که آنچنانکه در شماره گذشته نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، جنبشی، سیاسی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کردیم، در جامعه ایران، «زنان بیشتر از هر گروهی مورد ستم استبداد، استثمار، استحمار و استخفاف (و استضعاف که شامل همه این ستم‌ها می‌باشد) هستند»، لهذا، به همین دلیل در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «همین امر باعث گردیده که زنان ایران بیشترین قابلیت برای اعتراض و خیزش و جنبش و انقلاب داشته‌باشند.» پر روشن است که باز همین امر می‌تواند «بستر ساز آن باشد که حتی انقلاب عظیم اجتماعی و فرهنگی

البته در ۹ مهرماه ۱۴۰۱ با بازگشایی دانشگاه‌ها و مدارس «این رهبری بدون سازماندهی جنبش زنان ایران توانست (تا اندازه‌ای هر چند به صورت سیال و خودبه‌خودی) از سازماندهی نسبی و موضعی برخوردار بشود.»

یادمان باشد که «سال ۱۴۰۱ پایان دوران وحشت کرونایی بود که از اسفند ۱۳۹۸ تا فروردین ۱۴۰۱، مدت بیش از دو سال دوران سیاه کرونایی باعث گردید که حرکت‌های اعتراضی، خیزشی، جنبشی (صنفی و مدنی و سیاسی) به صورت فراگیر در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تعطیل بشود. مع الوصف، با اعتلای حرکت‌های اعتراضی معلمان و بازنشستگان (به‌عنوان پرچم‌داران صف شکن و سکوت شکن) مبارزات سیاسی و مدنی و صنفی برای بار دیگر در جامعه ایران به حرکت درآوردند.

علی‌هذا، در همین رابطه بود که این باز شدن فضای کرونایی و رشد مبارزات اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی در نیمه اول سال ۱۴۰۱، شرایط برای اعتلای خیزش و حرکت جامعه بزرگ ایران را فراهم کرد که «قتل حکومتی مهسا امینی بدون تردید جرقه‌ای بود (که مانند افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین در جریان اعتلای خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸، و تحریک حاشیه‌نشینان مشهد در سال ۱۳۹۶ توسط علم‌الهدی بر علیه دولت روحانی، رقیب دامادش در انتخابات ریاست جمهوری سیزدهم بود) که بر خرمن ناراضی‌های مردم ایران (که شامل آپارتاید جنسیتی، آپارتاید قومیتی و آپارتاید

آینده جامعه بزرگ، انقلاب و تحول زنانه باشد». بر این مطلب بیافزاییم که در ۴۵ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «تبعیض علیه زنان ایران فقط محدود به قانون حجاب اجباری نمی‌شود، زیرا در قوانین مدنی و غیره، موارد بسیاری از تبعیض علیه زنان می‌توان بر شمرد، مثلاً تبعیض در ارث، سرپرستی فرزندان و طلاق نمونه‌های دیگری از تبعیض‌هایی هستند علیه زنان و قس علی‌هذا».

باری، از اینجاست که می‌توان نتیجه گرفت که مهم‌ترین خطری که در این شرایط دستاوردهای خیزش ۱۴۰۱ را تهدید می‌کند، این است که «مسئله اصلی تبعیض علیه زنان، به‌ویژه تبعیض در عدالت حقوقی زن و مرد که اصلی‌ترین تبعیض در جامعه مردسالار و در رژیم زن‌ستیز مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه زنان ایران می‌باشد، تحت الشعاع اشکال فرعی تبعیض قرار گیرد» مع‌الوصف، در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۸ سال گذشته حیات درونی و برونی خود چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، پیوسته و علی‌الدوام «بر طبل عدالت بین زن و مرد، که خود شامل عدالت جنسیتی، عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی و عدالت حقوقی و از همه مهمتر شامل آزادی حق انتخاب پوشش برای همه زنان ایران می‌گردد، می‌کوبیده» و در این رابطه باز پیوسته تأکید کرده‌ایم که «آزادی حق انتخاب در نوع پوشش برای همه زنان ایران کاملاً عکس کشف حجاب رضا خانی میرپنج می‌باشد و همچنین کاملاً عکس حجاب اجباری تحمیل شده رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۵ سال گذشته می‌باشد». زیرا «آزادی حق انتخاب در پوشش خود یکی از اصول

جامعه دموکراسی می‌باشد». عنایت داشته‌باشیم، که «هر نوع تبعیضی در جامعه، نشانه بی‌عدالتی است که برای رفع ریشه آن تبعیض ابتدا باید آن بی‌عدالتی رفع گردد» علی‌ایحال، اگر در رفع تبعیض، به‌صورت صوری بدون برخورد ریشه‌ای با بی‌عدالتی مربوطه عمل بشود، آن تبعیض دوباره به‌صورتی دیگر بازتولید می‌گردد.

به‌عنوان نمونه برای رفع تبعیض علیه زنان جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران از راه مدنی از دهه‌ها قبل تلاش شده‌است که کمپین یک میلیون امضایی در دوران محمود احمدی‌نژادی، توسط جنبش زنان ایران یک نمونه آن می‌باشد اما این تلاش‌های مدنی از آنجایی که در چارچوب برخورد ریشه‌ای و در چارچوب عدالت جنسیتی، عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی و عدالت حقوقی صورت نگرفته‌است، زنان ایران حتی نتوانستند «قانون حجاب اجباری را لغو کنند» زیرا سیاست تبعیض علیه زنان نه‌تنها سیاست ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، بلکه «در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، سیاست تبعیض علیه زنان یک سیاست امنیتی نیز بوده است»، و موضوع سیاست تبعیض در ۴۵ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به‌عنوان پاشنه آشیل این رژیم تبدیل شده‌است، این همه باعث می‌گردد که در جمع‌بندی مسائل فوق به این اصل برسیم که خیزش ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران یک خیزش «تک موضوعی نیست» بلکه برعکس از آنجایی که کنش‌گران این خیزش در لایه‌های مختلف آن بر علیه آپارتاید های جنسیتی، قومیتی و مذهبی اعتراض سراسری کرده‌اند، این جنبش از تهران تا کردستان و بلوچستان و غیره به‌صورت همزمان علیه تبعیض‌های مختلفی اعم از تبعیض جنسیتی تا تبعیض حاشیه، مرکز و غیره بوده است؛

معنای دیگر این حرف آن است که «خیزش ملی ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ مردم ایرانی، خیزشی بالبداهه و مکانیکی نبوده است، بلکه برعکس بدون تردید خیزش ملی ضد آپارتاید ۱۴۰۱ مردم ایران، درست در ادامه دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ در یک پروسه تکاملی بوده است» و قطعاً تا زمانی که «نتوانیم به خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ به تحلیل مشخصی دست پیدا کنیم، هرگز نخواهیم توانست به تحلیل مشخص کامل و همه جانبه از خیزش ملی ضد آپارتاید ۱۴۰۱ دست پیدا کرد.»

باز در همین رابطه است که «در نام گذاری موضوع‌های به چالش کشیده شده در خیزش ملی ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ هرگز نمی‌توانیم به یک نام گذاری تک مؤلفه‌ای قناعت بکنیم». همچنین در همین رابطه است که آنچنانکه قبلاً هم گفته‌ایم شعار «زن، زندگی، آزادی»، یک شعار وام گرفته از روزوای کردستان سوریه و در چارچوب رویکرد عبدالله اوجلان می‌باشد و طرح آن در جامعه بزرگ ایران یک طرح انطباقی می‌باشد، نه تطبیقی، این شعار در محتوا و جوهر خود همان اندازه کلی می‌باشد که شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» در انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ کلی و نامشخص بود.

فراموش نکنیم که بالاخره و سرانجام، محصول شعار کلی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» همین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که مدت ۴۵ سال است که «خرمن استقلال، آزادی، جمهوری» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را به کلی نابود کرده است. عنایت داشته‌باشیم که در شعار «زن، زندگی، آزادی» سه شعار ترکیبی با معنای مختلف در کنار هم قرار گرفته است:

«زن، زندگی، آزادی» یا به عبارت دیگر شعار «زن، زندگی، آزادی» یک شعار «با سه عنصر می‌باشد»، بنابراین تقلیل این شعار به یک شعار آن‌هم «زن» بی‌معناست. آنچنانکه در فرایند پسا انقلاب ۵۷، بزرگ‌ترین خیانت سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی این بود که در شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» «یک شعار با سه عنصر کاملاً متفاوت، به شعار تک عنصری جمهوری اسلامی درآوردند» و عناصر دیگر «استقلال و آزادی» را در پای جمهوری اسلامی ذبح کردند. البته این موضوع در انقلابات کشورهای دیگر مثل فرانسه و روسیه و غیره هم وجود داشته است، چرا که مثلاً در انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ شعار این انقلاب عبارت بود از «برابری، برادری، آزادی» که یک سه شعار ترکیبی با معنای مختلف که در کنار هم قرار گرفته‌اند، می‌باشد «برابری، برادری و آزادی»، با سه عنصر متفاوت، یا به عبارت در شعار انقلاب کبیر شعار «برابری، برادری، آزادی» یک شعار با سه عنصر، که در تحلیل نهایی دو عنصر «برادری و آزادی» در پای «برابری» ذبح شد.

هانا آرنست در کتاب «در باره انقلاب»، دو انقلاب فرانسه و آمریکا را با هم مقایسه می‌کند، تا به این پرسش پاسخ بدهد که «چرا انقلاب آمریکا در تأسیس آزادی موفق بود و انقلاب فرانسه به حکومت وحشت و خشونت رسید؟». پاسخ هانا آرنست به این سؤال فربه این است که «در اعلامیه استقلال آمریکا بر نهادینه کردن حقوق و آزادی اساسی تأکید شده‌است». انقلاب آمریکا «تنها بر سر یک عنصر بوده و آن‌هم آزادی»، در حالی که در انقلاب فرانسه عنصر «نابرابری» هدف بود (نه عنصر برادری و آزادی) لذا «ذبح شدن عنصر برادری و آزادی در پای عنصر برابری» موجب شد که در انقلاب فرانسه «آزادی و برادری» به حاشیه

می‌کند که «نه به جمهوری شبیه است و نه به اسلامی و نه استقلال دارد و نه آزادی.»

باری، بدین ترتیب است که در فرایند ابر خیزش ملی ۱۴۰۱، جنبش زنان ایران در طول این مدت «اولین گام حرکت خود را هدف خود تلقی کردند و به جای حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه افراد جامعه ایران، امروز کشف حجاب را اشتباهاً هدف خود قرار داده‌اند» و همچنین به جای «دستیابی به عدالت جنسیتی و عدالت حقوقی بین زن و مرد، کشف حجاب رقابتی را هدف خود کرده‌اند». که حاصل همه اینها این شده است که امروز پس از دو سال که از ابر خیزش ملی ۱۴۰۱ می‌گذرد، در شرایطی قرار گرفته‌ایم، که اعدام‌های رژیم با شدت بیشتر ادامه دارد و فشار به خانواده‌های دادخواه افزایش پیدا کرده است، فعالین و کنش‌گران علی‌الدوام زندانی می‌شوند، با مغلوب شدن ظاهری مردم، نیز امکان هر گونه سازش از جانب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یا حزب پادگانی خامنه‌ای، بعید به نظر می‌رسد. اجرای «طرح نور» رژیم و یا حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط رعب و فشار بر زنان ایران وارد کرده است. فعالین زنان در مدت این دو سال، پسا سرکوب ابر خیزش ملی ضد آپارتاید ۱۴۰۱ حتی برای اندکی «فرصت بروز عملی مشترک پیدا نکرده‌اند، و هم چنان در عرصه تشکلیابی و سازمان‌یابی در نقطه ضعف گذشته باقی مانده‌اند.»

رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یا حزب پادگانی خامنه‌ای در طول دو سال پسا سرکوب ابر خیزش ملی ضد آپارتاید ۱۴۰۱ در جهت سرکوب جنبش زنان توانسته است به خیال خود به مرحله تفکیک «معترضان»، از «اغتشاش‌گران» دست پیدا کند و توسط «عقب‌نشینی در برابر معترضان»، فضا را

برود»، منظور هانا آرنت از مسئله اجتماعی نابرابری در انقلاب فرانسه «فقر» است. به نظر او «عمده شدن فقر، یا مسئله نان باعث گردید تا برادری و آزادی تحت الشعاع آن قرار بگیرد». علی‌هذا بدین ترتیب است که هانا آرنت نتیجه‌گیری غلطی می‌کند، اینکه می‌گوید «اگر موتور محرک هر انقلابی به جای آزادی، فقر و نابرابری باشد، شکست می‌خورد» و به جای «حکومتی که پاسدار آزادی باشد، حکومتی سرکوب‌گر می‌شود» که «به بهانه‌ی نابرابری، آزادی‌ها را قربانی می‌کند». او بارزترین نمونه‌ی این نظام را نظام کمونیستی در شوروی ذکر می‌کند.»

باری، در بیان بالا، هانا آرنت آنچنانکه یک واقعیت به‌درستی مطرح می‌کند، یک اشتباه بزرگ هم می‌کند، به این صورت که (آنچنانکه ما فوقاً مطرح کردیم) «وقتی عنصر شعار انقلاب مشخص باشد، در آن صورت چه آزادی باشد، چه برابری، چه زن و چه زندگی و غیره باشد، انقلاب، چه انقلاب آمریکا، چه انقلاب فرانسه و چه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه باشد، به آن هدف اصلی تعریف کرده خود، می‌رسد». ولی وقتی که «شعار انقلاب، به‌صورت سه عنصری باشد، دو عنصر در پای یک عنصر ذبح می‌شود، نه آزادی (آنچنانکه در آمریکا در رابطه با تبعیض سیاهان و زنان وجود داشت) آزادی می‌شود و نه برابری (آنچنانکه در سرانجام انقلاب ۱۹۱۷ روسیه شاهد بودیم) به برابری ختم می‌شود.»

باز به همین دلیل است که آنچنانکه در انقلاب ۵۷ شاهد بودیم، به‌راحتی شرایط برای تحریف «حتی همان عنصر محوری» هم فراهم می‌گردد و از شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» یک هیولای وحشتناک به نام رژیم مطلقه فقهاتی ظهور

برای سرکوب هر چه بیشتر «اغتشاش گران» توسط اعدام و سرکوب زنان فراهم ساخته است. هدف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و یا حزب پادگانی خامنه‌ای از این پروژه (نور) چه در عرصه معترضان، و چه در مرحله «اغتشاش گران» پاک کردن صورت مسئله است.

ضعف دیگری که در زمان دو ساله پسا سرکوب ابر خیزش ملی ضد آپارتایدی ۱۴۰۱، مانند گذشته همچنان وجود دارد، «فقدان وجود گفتمان‌های متفاوت و حتی در سطوح متضاد» در مورد محتوا و جوهر شعار: «زن، زندگی، آزادی» می‌باشد. توضیح مسئله اینکه آنچه‌انکه در تحلیل‌های گذشته نشر مستضعفین ایران (ارگان عقیدتی، جنبشی، سیاسی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در طول چهل روزی که ابر خیزش ملی آپارتایدی ۱۴۰۱ «روند رو اعتلای» خود را حفظ کرده بود، مطرح شده است، در خلأ عمومی گفتمان این ابر جنبش شعار «زن، زندگی، آزادی» جایگزین «گفتمان» این ابر جنبش ملی شده بود، و در مرحله سرکوب و رکود این ابر خیزش ملی ضد آپارتایدی یعنی در طول دو سال گذشته این «فقدان و خلأ گفتمان ادامه داشته است» و تنها آنچه باز خلأ این گفتمان را پر کرده، تحلیل‌های متفاوت و حتی در سطوح متضاد از شعار «زن، زندگی، آزادی» می‌باشد، در صورتی که شعار: «زن، زندگی، آزادی» یک شعار سه‌گانه و فراگیر می‌شود که «عنصر فراگیر زندگی و آزادی هم در آن مادیت پیدا کند» بازپس‌گیری معنی «زندگی» از شعار «زن، زندگی، آزادی» ابر خیزش ملی ۱۴۰۱، «خمیر مایه اصلی رسالت کنش گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» (در این شرایط پس از دو سال که از سرکوب آن ابر خیزش ملی می‌گذرد) می‌باشد.

باری، اکنون که دو سال از ابر خیزش ملی ضد آپارتاید ۱۴۰۱ می‌گذرد، می‌توانیم در تحلیل و تبیین ابر خیزش ملی ضد استبدادی و ضد آپارتاید ۱۴۰۱ و در آسیب‌شناسی آن به این نکات کلیدی توجه داشته‌باشیم که:

اولاً لازمه «آسیب‌شناسی ابر خیزش ملی ضد آپارتایدی ۱۴۰۱، تبیین آسیب‌شناسانه دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ می‌باشد»، معنای این حرف این است که «از آنجایی که ابر خیزش ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ در ادامه تکاملی دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ آبان‌ماه ۹۸ می‌باشد، بنابراین بدون آسیب‌شناسی آن دو خیزش ملی امکان آسیب‌شناسی مستقل ابر خیزش ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ وجود ندارد». قابل‌ذکر است که وجه مشترک کلی و عام سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و ۱۴۰۱ «جوهر خیزشی و تکوین خودبه‌خودی و غیر سازماندهی‌شده آنهاست» که خود این جوهر مشترک «یک آفت بزرگ این سه خیزش ملی می‌باشد». بر این مطلب بیافزاییم که «محور مرکزی سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و ۱۴۰۱، تریلوژی خیزش، ملی و خشونت‌گرا بودن می‌باشد.»

ثانیاً پارادوکس‌های سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و ۱۴۰۱، اینکه هر سه نشان دادند که «در عین اعتلای و اوج‌گیری اعتراضات، قابلیت آن را دارند که با سرکوب هولناک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یا حزب پادگانی خامنه‌ای، گرفتار رکود فراگیر بعدی بشوند». معمولاً خیزش‌های ملی در حداقل زمان ممکن با اوج‌گیری خود «نیروهای عظیمی توده‌ای را آزاد می‌کنند» و به سبب داشتن «ریشه خودبه‌خودی و فقدان

سازماندهی، پس از مدتی توسط نیروهای (تا بن دندان مسلح و سازمان یافته) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب می‌گردند» و در ادامه سرکوب هولناک این خیزش‌ها، «جامعه خیزشی و انقلابی و حتی سیاسیون جامعه جنبشی وارد دوره رکود گسترده گردند». طولانی‌ترین رکود کنش‌گران جنبشی و خیزش، «پس از سرکوب هولناک جنبش سبز در سال ۸۸ روی داد»، که این رکود نقش منفی بسیاری بر کنش‌گران جنبش سبز گذاشت، به طوری که «اکثریت بزرگی از کنش‌گران جنبش سبز وادار به خروج از کشور شدند» مدت زمان این رکود «۸ سال طول کشید» (از دی‌ماه ۸۸ تا تابستان ۹۶).

طرح این مثال از آنجا حائز اهمیت است که جنبش سبز با اینکه از رهبری مشخصی (میر حسین موسوی و حواریونش) برخوردار بود و با اینکه تمامی سازمان‌ها و تشکیلات اصلاح‌طلبان حکومتی در آن تأثیر همه جانبه داشتند و کنش‌گران تا حدی از سازمان‌یابی نسبی برخوردار بودند و با اینکه در حرکت اولیه جنبش سبز تا تابستان ۸۸ «کنش‌گران حرکت مدنی و غیر خشونت آمیزی داشتند»، با همه این احوال «سرکوب هولناک حزب پادگانی خامنه‌ای به طوری گسترده بود» «کلیت جنبش سبز را به رکود کشانید» و کنش‌گران آن را «من‌های آن‌هایی که دستگیر و شکنجه و کشته و یا در حصر قرار گرفتند»، بخش بزرگی از کنش‌گران وادار به خروج از کشور شدند و آنها را «خارج‌نشین بی‌حاصل کرد». البته طرح مثال سرکوب جنبش سبز توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در اینجا برای آن است که نتیجه‌گیری کنیم که «در خیزش‌های خودبه‌خودی و بدون سازماندهی و بدون سر و رهبری و با حرکت خشونت‌گرایی و مبارزه غیر مدنی، در حداقل زمان حتی با اینکه

سطح مشارکت در این خیزش ملی (سه‌گانه) بیش از ۱۰۰ شهر بزرگ و کوچک را هم در بر گرفته باشد، این خیزش‌ها بالاخره توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به صورت هولناک سرکوب می‌شوند.»

در خصوص سرکوب هولناک ابر خیزش ملی ۱۴۰۱، با اینکه بیش از ۴۰ روز «حرکت اعتلایی» و بیش از ۳ ماه «حرکت پراکنده و غیر اعتلایی» داشتند، عامل اصلی این سرکوب هولناک «ضعف سازماندهی و رهبری درون جوش و عدم خود سازماندهی دینامیک فراگیر تکوین یافته از پایین می‌باشد» و همین ضعف‌ها باعث گردیدند که حتی «جنبش زنان ایران که با آن پتانسیل عظیم همراه با جنبش دانشجویان وارد میدان شدند، در اثر سرکوب هولناک توسط حزب پادگانی خامنه‌ای اکنون که حدود دو سال از ابر خیزش ملی می‌گذرد، همچنان دوران رکود خود را طی می‌نمایند.

ثالثاً در آبان‌ماه ۹۸، پتانسیل اعتراض جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «بسیار فراتر از دی‌ماه ۹۶ بود»، آن چنانکه در ابر خیزش ملی ۱۴۰۱، پتانسیل اعتراضی جامعه بزرگ ایران «بسیار فراتر از پتانسیل اعتراضی آبان‌ماه ۹۸ بود». خود این امر نشان‌دهنده که «پتانسیل حرکت خیزشی در جامعه ایران، صورت حلزونی و رو به گسترش دارد.»

رابعاً سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و ۱۴۰۱ نشان دادند که «خیزش‌های گسترده خودبه‌خودی و بدون سر و تکوین یافته از پایین تا زمانی که به خیزش‌های خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر تکوین یافته از پایین استحال پیدا نکنند، هرگز نمی‌توانند به صورت دینامیک و دموکراتیک، تحول بنیادین سیاسی و اجتماعی در جامعه بزرگ

و رنگین کمان ایران به وجود بیاورند.

می رسید.»

پر روشن است که همین امر باعث گردید که در حالی که در سال ۱۴۰۲ «کلاً فضای سکون و رکود بر جامعه سیاسی و جامعه مدنی و جامعه رنگین کمان ایران حاکم بود، ولی حضور روحیه جمعی در جامعه ایران در آن شرایط باعث تکوین بی‌سابقه‌ترین جنبش نافرمانی مدنی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم گردید که نوک این کوه یخ جنبش نافرمانی مدنی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در انتخابات ریاست جمهوری سیزدهم و انتخابات مجلس دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیدا شد.»

ثامناً در سال ۱۴۰۲ (در مرحله پسا سرکوب هولناک ابر خیزش ۱۴۰۱) در عرصه میدانی «دیگر اثری از جنبش زنان وجود نداشته و حرکت سیاسی و مدنی جنبش‌ها تنها در عرصه شبکه‌های اجتماعی چون توئیتر، اینستاگرام و غیره محدود می‌شود». در سال ۱۴۰۲ به علت سرکوب جنبش‌های در عرصه میدانی شعار متری «عدالت جنسیتی و حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه مردم ایران»، بدل به «کشف حجاب» شد، تا گروه‌های سیاسی خارج‌نشین از راست راست تا چپ‌چپ این کشف حجاب را «به‌جای عدالت جنسیتی و حق آزادی در انتخاب در نوع پوشش برای همه مردم ایران، تحت عنوان انقلاب ژینا توسط دستگاه تبلیغاتی خود به اذهان مردم ایران تزریق کنند». البته در این رابطه جریان‌های سیاسی کردستان جهت ماهی از آب گل‌آلود برای خود، پس از طرح دروغین انقلاب ژینا، خود را صاحب و وارث این به‌اصطلاح انقلاب می‌دانند.

تاسعا اکنون که در آستانه دومین سالگرد ابر خیزش ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱

خامسا خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ آبان‌ماه ۹۸ و ۱۴۰۱ به ما آموختند که «نه‌تنها جنبش‌های صنفی و مدنی و سیاسی دینامیک و دموکراتیک، بر پایه حرکت عظیم خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر تکوین یافته از پایین حرکت می‌کنند، خیزش‌های خودجوش ملی بی‌سر بدون سازماندهی هم باز از مشارکت توده‌وار مردم از پایین شکل می‌گیرند، نه از طریق حرکت‌های حزبی و چریکی و ارتش خلقی و غیره تکوین یافته از بالا.»

سادسا خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و ۱۴۰۱ به ما یاد دادند که «حرکت‌های اجتماعی هرگز و هرگز با شعار نفی‌ای تنها نمی‌توانند تحول و تغییر مثبتی در جامعه به وجود بیاورند». لازمه دستیابی و تحول در جامعه توسط حرکت‌های اجتماعی «دارا بودن شعارهای مثبت و هدف‌دار و تغییرساز در کنار شعارهای منفی است» (لا اله الا الله).

سابعاً بدون تردید در ابر خیزش ملی ۱۴۰۱ نقش اعتلای این خیزش در روند ۴۰ روز اول حیات آن توسط جنبش زنان و جنبش دانشجویی قابل تعریف می‌باشد، که در پیوند تنگاتنگ با هم بودند، همچنین حمایت جنبش‌های معلمان و دانش آموزان و کارگران همه در ادامه این پیوند تنگاتنگ جنبش زنان و جنبش دانشجویی در عرصه میدانی بود، بی‌شک اگر «در طول ۹ روز اول این خیزش، این پیوند تنگاتنگ میدانی بین دو جنبش زنان و دانشجویی به وجود نمی‌آمد، ابر خیزش ملی ۱۴۰۱ هرگز نمی‌توانست از طول عمر چند ماهه برخوردار بشود» و قطعاً مانند خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ (که ۹ روز عمر داشت) و آبان‌ماه ۹۸ (که ۵ روز عمر داشت) در حداقل زمان به بن‌بست

قرار داریم، «وظیفه کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران این است که در جهت مقابله با این رکود گسترده در حرکت‌های جنبشی و خیزشی، در این شرایط لازم است که اقدام به بازنگری و آسیب‌شناسی و بازسازی زمینه‌های ذهنی استوار بر دیالکتیک اجتماعی جامعه بزرگ ایران در گروه‌های مختلف اعم از جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش دانش‌آموزی و جنبش معلمان و قس علی‌هذا بکنند.»

یادمان باشد که «کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام موظفند همواره متناسب با شرایط راه‌حل را برگزینند.» بی‌تردید امروز برای کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «یکی از همان بزنگاه‌ها و تندپیچ‌هایی است که می‌توان با کشف آگاهی کنکرت و مشخص و تزریق آن به وجدان کنش‌گران جامعه سیاسی و جامعه مدنی و توده‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، می‌توانند سکوی پرتابی برای آنها باشند، تا آنها بتوانند در آینده راه رسیدن به مطالبات‌شان را هموار کنند» مشکل اساسی امروز جنبش‌های سیاسی و مدنی جامعه ایران و جامعه سیاسی چه در داخل و چه در خارج کشور این است که آنان «اولین گام خود که در سال ۱۴۰۱ انجام گرفته است، امروز هدف نهایی خود می‌پندارند، تا شاید با تکرار عبارت انقلاب زینا دهان خود را شیرین کنند.»

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کین ره که تو می‌روی به ترکستان است

سعدی گلستان

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینکه:

۱ - کشور ایران از یک جامعه بزرگ و رنگین کمان تشکیل شده‌است، وقتی در این شرایط از جامعه بزرگ ایران صحبت می‌کنیم، اولین گزاره مرتبط با این جامعه بزرگ «انباشت بحران‌ها و انباشت مطالبات بخش‌های گوناگون این جامعه است که تقلیل آن به خواست یک بخش (مثل تبعیض جنسیتی جامعه زنان ایران) نادرست است و نمی‌تواند توضیح دهنده یک رستاخیز فراگیر آن‌گونه که مشاهده می‌کنیم، باشد». بدون توجه به این مهم «خطر سرکوبی رکود زا برای گروه‌های مختلف اجتماعی می‌باشد.»

۲ - در این شرایط اگر بخواهیم در چارچوب شعار «زن، زندگی، آزادی» فقط قسم دوم این شعار یعنی «زندگی» نه به صورت عام و کلی، بلکه به صورت مشخص و کنکرت تعریف بکنیم، باید داوری کنیم که «برای تعریف زندگی یک متن ماهو فی نفسه وجود خارجی ندارد که بتوان از آن توسط زندگان و شرایط زندگی آنها نسبت به جایگاه اجتماعی آنها تغییر و تفسیر و بازخوانی کرد.»

۳ - مهم‌ترین «خطری» که ابر خیزش ۱۴۰۱ در چارچوب شعار «زن، زندگی، آزادی» به «بن‌بست» رسانید اینکه «مسئله اصلی تبعیض علیه زنان تحت الشعاع اشکال تبعیض‌های صوری قرار گرفته است.»

۴ - صاحب نظری چه خوب می‌گوید که «ما شکست یک ابر حرکت خیزشی و جنبشی و حتی خود انقلاب نخواهیم فهمید مگر اینکه درکی از موفقیت ضد انقلاب آن ابر حرکت یا آن انقلاب داشته‌باشیم»، از نظر او «انقلاب توسط ضد انقلاب شکست می‌خورد و ذبح می‌شود» او بر این باور است که «موفقیت یک انقلاب تنها در گرو اراده و عاملیت انقلابیون نیست، بلکه باید ضد انقلاب آن

را هم به حساب آوریم.»

۵ - نهادینه کردن حقوق زنان و عدالت جنسیتی در کشور ایران «کار جامعه مدنی است» که در این کشور به دلیل رویکرد سرکوب‌گرایانه «ولایت سلطانی و ولایت فقیه»، جامعه مدنی به صورت فراگیر نمی‌تواند فعال بشود. ولی بدون تردید در «فردای آزادی سیاسی و آزادی مدنی در کشور ایران، عدالت جنسیتی در کادر عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی میسر می‌شود.»

۶ - حاصل نهایی دو دهه گفتمان اصلاح طلبانه حکومتی، که "از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا دی‌ماه ۱۳۹۶، با شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمامه ماجرا، به‌عنوان گفتمان حاکم بر جامعه ایران پایان یافت»، میوه و ثمره دو دهه حاکمیت گفتمان اصلاح طلبی حکومتی عبارت است از، اینکه "انتساب خواسته‌های اجتماعی به نفوذ غرب از یکسو، و خزیدن به دامن «توهم اصلاحات» و جلوگیری از واقعی شدن وضعیت و خواسته‌ها، مانع از تجدید نظر اساسی نه‌تنها باعث تجدید نظر نشد بلکه «خود باعث بزرگ بینی بیشتر و فرو رفتن در توهم بیشتر انجامید»، رؤیاهای باشکوه، امپراطوری این توهم تنها محض حکومت نیست، بلکه جعل یک تصویر افسانه‌ای از گذشته ایران داشت."

۷ - اپوزیسیون خارج‌نشین از راست راست تا چپ‌چپ، از مذهبی تا مارکسیستی از سلطنت‌طلب تا مجاهدین خلق و غیره برعکس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (که در طول ۴۸ سال گذشته حیات درونی و برونی خود چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش) «به‌دنبال بسترسازی رشد نظری و ذهنی کنش‌گران

جنبش‌های خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر جمعی تکوین یافته از پایین و همچنین کنش‌گران خیزشی خودبه‌خودی می‌باشند»، همگی اپوزسیون خارج‌نشین به‌خاطر اینکه به‌نحو مستقیم و غیر مستقیم به‌دنبال کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی هستند، همین امر باعث گردیده است که آنها برای نیل به خواسته خود و برای تبیین استراتژی قدرت‌طلبانه خودشان «آن‌چنان نقش رژیم نسبت به عدم سازماندهی بحران‌های هزار توی کشور ایران مطلق می‌کنند و آن‌چنان توانی‌های خودشان در حل بحران‌های هزار توی امروز کشور ایران مطلق می‌کنند که انگار کافی است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جای خود را به این گروه‌های خارج‌نشین عافیت‌طلب بدهد، تا همه این بحران‌های هزار توی کشور ایران حل بشود.»

فراموش نکنیم که خمینی (به‌قول گفته پسرش مصطفی خمینی) معتقد بود که «در حکومت اسلامی فقط درآمد خمس برای اداره کشور کافی است و با درآمد خمس در حکومت اسلامی مشکلات همه مردم ایران حل می‌شود، و دیگر نیازی به دولت و وزارت اقتصاد و غیره نداریم». لهذا به همین دلیل بود که خمینی در سال ۵۷ در برابر شاه شعار می‌داد که «اگر شاه برود، عبیدالله زیاد هم بیاید بهتر از شاه است» و باز در همین رابطه بود که خمینی شعار می‌داد که «اقتصاد مال خرهاست» مع‌هذا، به همین دلیل بود که «زمانی که توانست بر دوش بخش بزرگی از جامعه ایران سوار بشود و به قدرت برسد، ملت نگون‌بخت ایران به‌خوبی دریافتند که رژیم مطلقه فقهاتی دست‌ساز خمینی و حواریونش، خود بخشی از ابر بحران‌ساز مردم ایران است و وجود و تداوم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خود بر وخامت وضعیت

مردم ایران می‌افزاید.»

علی ایحال، بدین ترتیب که می‌توانیم داوری کنیم که «در صورت تغییر از بالای قدرت سیاسی در کشور ایران و سرنگون شدن رژیم با جایگزینی هر کدام از گروه‌های خارج‌نشین از راست راست تا چپ‌چپ، باز هم بحران‌های هزار توی مردم ایران به‌صورت پیچیده‌تری در می‌آیند و ابر بحران‌های محیط زیست و خشک‌سالی و فساد ساختاری و اعتماد اجتماعی و غیره روندی رو به افزایش پیدا خواهد کرد». مع الوصف در این رابطه می‌باشد که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۸ سال گذشته حرکت درونی و برون‌ی پیوسته و علی‌المدوام در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش خود بر این باور بوده و هست که «کار کنش‌گران پیشگام در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش هرگز و هرگز کسب قدرت یا مشارکت در قدرت سیاسی تحت هیچ‌عنوانی نمی‌باشد. تنها نیروهایی می‌توانند در جامعه حرکت تحولی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی از پایین به‌صورت خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر جمعی تکوین یافته از پایین ایجاد کنند و توسط حرکت منسجم دینامیک خود و در چارچوب شوراهای دینامیک خود در جامعه‌ای جنبشی، می‌توانند از پایین اقدام به تحولات عظیم اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بپردازند» همچنین همین کنش‌گران جنبشی و خیزشی هستند که از «نهم خرداد ۱۳۷۱ تا الان» در حال مبارزه پیگیر می‌باشند.»

۸ - در این شرایط اکثر مردم شاهد وخیم‌تر شدن وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی و کمبود خدمات اجتماعی و نابودی محیط زیست و بی‌ثباتی اجتماعی‌اند. اینها آن مسائلی‌اند که «جامعه کنش‌گری سیاسی و مدنی و جنبشی به‌سمت

حرکت‌های خیزشی مانند دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و ۱۴۰۱ سوق می‌دهد. بدون تردید خود این یک خطر استراتژیک برای جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد.»

۹ - بزرگ‌ترین درسی که ابر خیزش ملی ۱۴۰۱ به ما آموخت اینک: «بزرگ‌ترین خیانت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۵ سال گذشته بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران این است که سقف آزادی تا انتخاب نوع پوشش تنزل داده است.»

۱۰ - درسی که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از ابر خیزش ملی ۱۴۰۱ آموختند اینک «باز هم وظیفه اصلی پیشگامان بیشتر از گذشته عبارت است از آگاهی‌یابی، هماهنگی اعتراضات اعم از خیزشی و جنبشی (مدنی و صنفی و سیاسی)، جهت دهی به شعارهای آنها، گفتمان‌سازی برای این حرکت بر پایه شعار محوری آنهاست» (که در خیزش ملی ۱۴۰۱ این شعار محوری همان «زن، زندگی، آزادی بود، که وظیفه اصلی ما از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ الی الان گفتمان‌سازی بر پایه این شعار محوری می‌باشد)، تدوین نقشه راه برای این حرکت‌های خیزشی و جنبشی، تبیین تاکتیک و استراتژی صحیح برای حرکت آنها، راهبری میدانی (نه رهبری) حرکت‌های خیزشی و جنبشی توسط حرکت افقی (نه حرکت عمودی و سازمانی)، تئوری‌پردازی و آسیب‌شناسی در مراحل حرکت آنها.

در این رابطه باز هم مانند گذشته تأکید و تکرار می‌کنیم که محور مرکزی گفتمان‌سازی جنبش پیشگامان در این شرایط همان تریلوژی «آزادی، برابری و آگاهی» می‌باشد. ●

پایان

وضعیت حاد «منطقه خاورمیانه» در این شرایط

پادگانی خامنه‌ای به کمک نیروهای نیابتی (اعم از حوثی‌ها و حشدالشعبی و حزب‌الله) در حمله به اسرائیل می‌شود؟»

بدون تردید پاسخ به این سؤال «مثبت خواهد بود». یعنی رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل در راستای مشارکت مستقیم آمریکا و کشورهای ناتو در منطقه و در جنگ با ایران، در نهم و دهم مردادماه ۱۴۰۳، پس از حمله به جنوب لبنان و ترور دو فرمانده حزب‌الله و لبنان به ترور اسماعیل هنیه پرداخت. پر پیداست که به دنبال تغییر استراتژی «صبر راهبردی» حزب پادگانی خامنه‌ای و حمله مشترک او و نیروهای مقاومت (حشدالشعبی، حوثی‌ها و حزب‌الله لبنان) به اسرائیل مانند حمله ۲۵ فروردین ۱۴۰۳، شرایط برای گسترش جنگ در منطقه فراهم می‌گردد.

یادآوری می‌کنیم که رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل در ۱۲ فروردین ۱۴۰۳،

ترور اسماعیل هنیه (رئیس دفتر سیاسی حماس) در بامداد ۱۰ مرداد ۱۴۰۳ به دست رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل و قبل از این ترور، حمله نظامی این رژیم به جنوب لبنان و ترور یکی از فرمانده‌های مهم حزب‌الله و یکی از سرداران سپاه پاسداران در روز نهم مرداد از یک طرف، و از طرف دیگر شعار «انتقام خون اسماعیل هنیه خامنه‌ای» به نظر می‌رسد که استراتژی «صبر راهبردی» رژیم مطلقه فقهتی و حزب‌الله لبنان و نیروهای نیابتی حزب پادگانی خامنه‌ای در برابر رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل به پایان رسیده است و این در شرایطی است که اسرائیل «در رابطه با جنگ غزه، در برابر بحران لاینحل قرار دارد» و تنها راه حلی که برای نجات از این بن بست همه جانبه در دستور کار این رژیم قرار دارد «کشاندن جنگ غزه به سطح منطقه، از طریق حمله به جنوب لبنان و جنگ همه جانبه با حزب‌الله تحت رهبری سید نصرالله و در نهایت به کشور ایران، و حمله به نیروهای مقاومت منطقه‌ای، اعم از حوثی‌های یمن و حشدالشعبی عراق»، و در ادامه آن «فراهم شدن شرایط برای مشارکت مستقیم آمریکا و نیروهای ناتو» در منطقه می‌باشد؛ چرا که رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل می‌داند که «بدون مشارکت مستقیم آمریکا و نیروهای ناتو، امکان منطقه‌ای کردن جنگ غزه وجود ندارد.»

علی ایحال، این همه باعث گردیده است که در این شرایط ابر بحرانی سخت و پیچیده «منطقه خاورمیانه در برابر مرحله جدیدی از تنش‌ها قرار گیرد». سؤال مهمی که در اینجا قابل طرح است اینکه «آیا رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل نمی‌دانست که درست در فردای حمله به جنوب لبنان و کشتن فرمانده سپاه و فرمانده حزب‌الله، ترور اسماعیل هنیه (رئیس دفتر سیاسی حماس) در تهران آن هم پس از شرکت او (در روز نهم مرداد) در مراسم تحلیف پزشک‌های رئیس‌جمهور چهاردهم رژیم مطلقه فقهتی حاکم، این امر باعث متشنج شدن منطقه و انتقام‌گیری حزب

کنسول‌گری رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در دمشق را به موشک بست که این امر منجر به کشته شدن ۱۱ تن از جمله تعدادی از فرماندهان نیروی قدس سپاه پاسداران شد، این حمله موشکی، حزب پادگانی خامنه‌ای را در مخمصه‌ای سخت روبه‌رو کرد، زیر از یک‌طرف او شعار «انتقام سخت» سر داد و این در حالی بود که استراتژی قبلی حزب پادگانی خامنه‌ای در رابطه با حملات اسرائیل به نیروهای رژیم در سوریه و ترور فرماندهان سپاه در داخل کشور «صبر راهبردی» بود، چراکه حزب پادگانی می‌دانست که «با پاسخ گسترده رژیم به حملات رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل، شرایط برای حضور همه جانبه و حمله نظامی آمریکا نیروهای ناتو به ایران فراهم می‌گردد»، که بی‌شک حمله نظامی آمریکا و نیروهای ناتو به کشور ایران، «علاوه بر نابودی تمامی زیرساخت کشور، ماشین نظامی حزب پادگانی خامنه‌ای هم نیز زمین‌گیر خواهد کرد». از طرف دیگر حزب پادگانی خامنه‌ای می‌دانستند که «صبر راهبردی» و سکوت در برابر حملات روزافزون ارتش رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل، «نیروهای مقاومت طرفدار حزب پادگانی خامنه‌ای در منطقه ناامید و به یأس می‌کشاند». مع‌الوصف، همین امر باعث گردید که حزب پادگانی خامنه‌ای «راه میانه‌ای انتخاب کند». یعنی از یک‌طرف «مجوز پاسخ‌گویی و انتقام از سازمان ملل گرفت، و از طرف دیگر با اطلاع آمریکا و کشورهای منطقه در بامداد ۲۵ فروردین ۱۴۰۳، طی یک تهاجم هوایی اعلام شده از قبل بیش از سیصد فروند پهپاد و انواع موشک‌ها از

خاک ایران و همچنین از طریق نیروهای نیابتی در عراق و سوریه و لبنان و یمن روانه فضای اسرائیل کردند، که تعدادی از آنها به وسیله دفاع ضد هوایی کشور اسرائیل و حمایت و همراهی مستقیم نیروهای و پایگاه‌های آمریکا و بریتانیا و فرانسه خنثی و منهدم شدند، و تعدادی از آنها به خاک اسرائیل رسیدند». که طبق گفته خبرگزاری‌های خارجی این حملات فقط به اقتصادی کشور اسرائیل زیان وارد کردند.

چند روز بعد در پایان فروردین ماه ۱۴۰۳، حمله متقابل رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل به خاک ایران «از طریق تهاجم هوایی به صورت پهپادی و موشکی به یک پایگاه نظامی در حومه اصفهان و همچنین به مراکزی در سوریه و عراق انجام گرفت» که در خصوص خسارات وارده تاکنون گزارشی موثق از طرق خبرگزاری‌های خارجی منتشر نشده است» لازم به ذکر است که سفر وزیر خارجه اردن در تاریخ ۱۴/۰۵/۱۴۰۳، دقیقاً «در رابطه با انتقام‌گیری حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد». در حمله ۲۵ فروردین (که در خصوص انتقام‌گیری از حمله اسرائیل به کنسولگری رژیم در دمشق بود) قبل از حمله ایران، باز وزیر خارجه اردن و عمان در رابطه «با عدم حمله موشکی به پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه با رژیم مذاکره کردند» که در این رابطه خبرگزاری‌های خارج از یک طرف گزارش دادند که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم (نه تنها قبل از حمله ۲۵ فروردین) «خبر حمله خود به اسرائیل را به صورت غیر مستقیم به اطلاع آمریکا رسانیده بود، بلکه مهمتر از آن حتی خود اسرائیل از زمان حمله موشکی

رژیم مطلع بود و هیچ گزارشی در خصوص حمله به پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه نشد.»

بر این مطلب بیافزاییم که در جریان حمله ۲۵ فروردین رژیم به اسرائیل آمریکا از قبل رژیم را تهدید کرده بود که در صورتی که حمله موشکی و پهپادی به پایگاه‌های نظامی آمریکا توسط خود رژیم و نیروهای نیابتی رژیم بشود، آمریکا به صورت گسترده و مستقیم وارد جنگ می‌شود. قابل ذکر است که حزب پادگانی خامنه‌ای، علاوه بر اینکه از دو ارتش رسمی (یکی سپاه و یکی ارتش) برخوردار می‌باشد، در چارچوب سپاه قدس از زمان قاسم سلیمانی در منطقه از عراق تا سوریه، لبنان، یمن، نوار غزه، افغانستان و پاکستان از نیروهای نیابتی مانند حشدالشعبی در عراق، حزب‌الله در لبنان، حماس در غزه، حوثی‌ها در یمن، سپاه زینبیه و غیره در افغانستان و پاکستان برخوردار می‌باشد، که خود این نیروهای نیابتی مجهز به سلاح‌های پیشرفته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشند و حاصل این همه باعث افزایش توانمندی «عملیات ایذایی» بالایی حزب پادگانی خامنه‌ای در منطقه شده است. مضافاً، اینکه «کشور روسیه و پوتین در طول مدت دو دهه گذشته به شدت نیروی هوایی و نیروهای پدافندی حزب پادگانی خامنه‌ای را قوی ساخته است. بیش از دویست میلیارد دلار حاصل فروش نفت و گاز در زمان احمدی‌نژاد و دهها میلیارد دلار پول‌های بلوکه، آزاد شده در دوره باراک اوباما و بایدن بدون تردید در خدمت تقویت سلاح‌های پیچیده روسیه و ساخت موشک‌های بالستیک و پهپادهای جنگی و گسترش گروه‌های

نیابتی در منطقه درآمده است.»

پر روشن است که از آنجایی که «سیستم دفاعی کشور اسرائیل و من جمله گنبد آهنین آن، دارای حفره‌های بسیاری می‌باشند»، مع‌هذا این همه باعث گردیده است که حزب پادگانی خامنه‌ای برای ضربه زدن به خصوص به اسرائیل و عمده‌ترین پشتیبان آن یعنی آمریکا توسط «عملیات ایذایی» از توانایی بالایی برخوردار می‌باشد. بی‌شک در صورت حمله نظامی به کرانه باختری و حزب‌الله لبنان و در ادامه به کشور ایران، حزب پادگانی خامنه‌ای می‌تواند این «عملیات ایذایی» را گسترش بدهد، از همه مهمتر اینکه «تسلط حزب پادگانی خامنه‌ای بر تنگه هرمز از طریق سه جزیره تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی بدون تردید در صورت حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به کشور ایران رژیم مطلقه فقهاتی در آخرین فاز مقاومت خود، «تنگه هرمز را در حداقل زمان می‌بندد» و با بسته شدن تنگه هرمز «بیش از یک سوم نفت صادراتی به جهان قطع می‌شود» که بی‌شک در جریان ابر بحران اقتصادی و سوخت که از بعد از جنگ روسیه و اوکراین بر کشورهای غربی تحمیل شده است، «قطع تنگه هرمز فشاری مضاعف بر مردم اروپا وارد می‌شود.»

باری، درست در همین شرایط بحرانی است که رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل در اوایل مردادماه ۱۴۰۳، از ساکنان منطقه خان یونس در جنوب نوار غزه خواست «تا خانه‌های خود را به دلیل عملیات جدیدی ترک کنند». بر اساس برآوردهای دفتر امداد اضطراری سازمان ملل متحد، «به‌دنبال انتشار این خبر ۱۵۰ هزار نفر

فلسطینی با شتاب از پناهگاه‌های اضطراری خود به‌طرف جنوب غزه فرار کردند». به گفته همین دفتر امداد اضطراری سازمان ملل متحد «در میان این ۱۵۰ هزار فراریان منطقه خان یونس، بسیاری از مردم دیده‌شده‌اند که بدون هیچ‌گونه وسایل شخصی فرار می‌کنند، سالمندان سوار بر گاری و افراد معلول سوار بر ویلچر در حالی که وسایل‌شان بر روی دامان‌شان انباشته شده‌است، در میان‌شان‌ها کشیده می‌شوند کوه‌های زباله در همه‌جا انباشته‌شده‌اند، زیرا به‌خاطر کمبود سوخت برای کامیون‌ها امکانی برای حمل آنها وجود ندارد. این وضعیت خطرناک ابتلا به بیماری‌ها را به‌شدت افزایش می‌دهد.»

باز در همین رابطه سازمان جهانی بهداشت می‌گوید: «در این شرایط در منطقه خان یونس، مدفوع و فاضلاب بدون فیلتر در خیابان‌ها سرازیر شده‌است، زیرا گازوئیل برای ژنراتور کارخانه فاضلاب وجود ندارد» و در این شرایط غیر بهداشتی «با تعداد کم توالت و میزان کم آب آشامیدنی، ده‌ها هزار نفر از اسهال و بیماری‌های پوستی در رنج‌اند». همچنین گرد و غبار ساختمان‌های ویران شده توسط حملات اسرائیل نیز «باعث ایجاد عفونت تنفسی شده‌است، خطر ابتلا به فلج اطفال بسیار زیاد شده‌است». همچنین ممکن است «افراد بیشتری بر اثر بیماری‌های عفونی جان خود را از دست بدهند»، تا بیماری‌های جراحات جنگ. علی‌ایحال در شرایطی که جنگ خانمان‌سوز و فاجعه‌بار اسرائیل و فلسطین همچنان ادامه دارد، «مردم ایران و دیگر جوامع این منطقه بحرانی نگرانی گسترش جنگ و تبدیل

آن به یک رویارویی نظامی منطقه‌ای هستند» آنها می‌دانند که «با برافروختن آتش چنین جنگی، نه‌تنها به سود هیچ‌کدام از آنها نیست، بلکه عواقب چنین آدمکشی بیش از همه متوجه آنها خواهد بود.»

پر روشن است که «در صورت شعله‌ور شدن جنگ منطقه‌ای با دخالت امپریالیسم آمریکا و کشورهای ناتو، چنین جنگی به نابودی بخش عظیمی از زیرساخت‌ها و تأسیسات عمومی کشور ایران منجر خواهد شد» و مانند حمله امپریالیسم آمریکا در سال ۲۰۰۳ به عراق «که تمامی زیرساخت‌های آن را نابود کردند و برنامه بیابان‌های سوخته در آنجا به اجرا درآوردند، به‌طوری‌که تا امروز که بیش از دو دهه از حمله امپریالیسم آمریکا به عراق می‌گذرد، زیرساخت‌های این کشور به‌حالت قبل از جنگ بازنگشته است، و کشور عراق هنوز حتی توان تأمین نصف برق مورد نیاز این کشور را هم ندارند و همچنین کشور لیبی در جنگ دو دهه گذشته امپریالیسم آمریکا و کشورهای ناتو آن‌چنان بدل به بیابان‌های سوخته شده که هنوز بعد از دو دهه حتی جایگاه این کشور بزرگ در جغرافیا مشخص نیست.»

پر واضح است که «حزب پادگانی خامنه‌ای در پاسخ نظامی به اسرائیل (در خصوص ترور اسماعیل هنیه) تلاش می‌کند (مانند حمله ۲۵ فروردین ۱۴۰۳، که در پاسخ به حمله اسرائیل به کنسولگری رژیم در سوریه صورت گرفت) از حمله نیروهای نیابتی (اعم از حزب‌الله، حشدالشعبی، جهاد اسلامی، حماس و حوثی‌ها) به پایگاه‌های نظامی آمریکا خودداری نماید

و زمان این حمله خود را از قبل به آمریکا و حتی اسرائیل خبر دهد». عنایت داشته باشیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «در حال حاضر تمایلی به ورود مستقیم در جنگ گسترده با حضور امپریالیسم آمریکا و ناتو ندارد. زیرا چنین جنگی برای موجودیت خود رژیم هم هلاکت می‌داند» و این موضوع «کاملاً برعکس رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل است که در این شرایط به دنبال منطقه‌ای و حتی (مانند جنگ روسیه و اوکراین) بین‌المللی کردن جنگ و کشیدن پای امپریالیسم آمریکا و ناتو در منطقه جهت سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جریان‌های نیابتی این رژیم در منطقه می‌باشد» بدون تردید «در آن صورت بازنده اصلی رژیم مطلقه فقهاتی و جریان‌های نیابتی هستند.»

یادمان باشد که رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل در این شرایط مانند رژیم مطلقه فقهاتی «گرفتار ابر بحران‌های درونی و بیرونی می‌باشد». به طوری که می‌توان دآوری کرد که کشوری که در ۷۶ سال پیش توسط امپریالیسم انگلیس و حواریونش در آن زمان ساخته شده است، امروز در چارچوب ابر بحران‌های درونی و بیرونی خود در بن بست کامل قرار گرفته است، یعنی نه می‌تواند به صلح با حماس در غزه تن بدهد، و نه می‌تواند خواسته آمریکا و عربستان سعودی در خصوص ایجاد دو کشور در یک سرزمین تن بدهد، مع الوصف برای دولت نتانیاهو بهترین راه منطقه‌ای و بین‌المللی کردن جنگ غزه و کشاندن پای ارتش آمریکا و ناتو به منطقه می‌باشد». برای فهم بیشتر ابر بحران‌های رژیم آپارتاید

و فاشیسم اسرائیل در این شرایط می‌توانیم به یکی از ابر بحران‌های این رژیم اشاره کنیم و آن اینکه با توجه به تجربه آفریقای جنوبی که نشان داد که رژیم‌های آپارتاید «در زمان بن بست بحران‌های‌شان، برای کنترل اوضاع داخلی‌شان سبانه و عنان گسیخته می‌شوند»، اسرائیل هم در این شرایط گرفتار بن بست در «شکاف درونی خود جامعه یهود اسرائیل شده است». زیرا در حال حاضر جامعه یهود اسرائیل (که پایه آپارتاید مذهبی این رژیم بر علیه اعراب و مسلمانان در این کشور شده است) «از دو اردوگاه بزرگ رقیب تشکیل شده‌اند که نمی‌توانند مبنای مشترکی با یکدیگر داشته باشند». منشأ اختلاف ناهنجاری‌های این دو اردوگاه، ناشی از «تعریف آنها از یهودیت به مثابه ملیت است». پیش از تشکیل کشور اسرائیل توسط صهیونیست‌ها، «هویت یهود در حد موضوع مناقشه نظری بین نیروهای مذهبی و سکولار بود»، ولی اکنون در کشور اسرائیل «یهودیت به مثابه ملیت بدل به جدایی بر سر سرشت حوزه عمومی و خود دولت است». این جدال امروز فقط محدود به بحث‌های رسانه‌ای نمی‌شود، بلکه امروز «پایش به خیابان‌ها هم کشیده شده است». از دو اردوگاه که فوقاً مطرح کردیم:

«اردوگاه اول شامل دولت اسرائیل در پروسه اولیه تکوین این کشور بود» این اردوگاه «متشکل از یهودیان سکولار و لیبرال که اکثر آنها یهودیان طبقه متوسط اروپا بودند، می‌باشند». اینها کسانی هستند که «در سال ۱۹۴۸ نقشی اساسی در تأسیس دولت یهود در سرزمین فلسطین

داشتند». نظامی که در آغاز اینها در اسرائیل بر پا کردند، «نظام آپارتایدی است که همچنان بر تمام ملت فلسطین از رود اردن تا دریای مدیترانه حاکم می‌باشد». اینها در چارچوب رویکرد مذهبی خود معتقد به «متکثر بودن جامعه هستند، البته بدون عرب‌ها و مسلمانان.»

اردوگاه دوم «دولت یهودیه هستند که از میان شهرک نشین‌های ساخته شده در کرانه باختری سر برآورده‌اند». این اردوگاه در این شرایط «از حمایتی روبه‌رشد در کشور برخوردار می‌باشند که سبد رای‌ی که ضامن پیروزی نتانیاهو در انتخابات ۲۰۲۲ شد، همین تأثیر اردوگاه دوم می‌باشد». همچنین اردوگاه دوم در این شرایط «غیر از دولت، در سطوح بالا در ارتش و سازمان‌های امنیتی اسرائیل هستند»، که البته به‌نحو تصاعدی جمعیت آنها افزایش پیدا کرده است. دولت یهودیه یا اردوگاه دوم که «توسط دولت نتانیاهو حاکم می‌باشند، به‌دنبال آن هستند که رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل را به حکومت صرف دینی یهودی بدل کنند، آن طوریکه بر کل سرزمین‌های فلسطین تاریخی فرمان برانند». این اردوگاه برای رسیدن به این هدف مصمم هستند، «تعداد فلسطینیان به‌لحاظ جمعیتی به حداقل ممکن کاهش دهند». همچنین اردوگاه دوم در نظر دارند که «با تخریب مسجدالاقصی، به‌جای آن معبد سوم سلیمان بسازند». اعضای اردوگاه دوم باور دینی دارند که چنین کاری «عصر طلایی عهد عتیق را احیا خواهد کرد». از نظر طرفداران اردوگاه دوم «اگر طرفداران اردوگاه اول از پیوستن به برنامه فوق اردوگاه دوم سرباز

بزنند مثل فلسطینی‌ها مرتد به حساب می‌آیند». درگیری خشونت‌بار این دو اردوگاه قبل از ۷ اکتبر (یا ۱۵ مهر ۱۴۰۲) حمله حماس به اسرائیل به‌شدت رشد کرده بود و تا چند هفته بعد از ۷ اکتبر هم ادامه داشتند. این دو اردوگاه «اگرچه در منشوری نانوشته، در مواجهه با دشمن مشترک اختلاف خود را کنار می‌گذارند. اما این بار در جنگ غزه این موضوع خیالی بیش نیست» چراکه آتش درگیری‌های خیابانی پس از مدتی که از حمله ۷ اکتبر حماس گذشت، «دوباره شعله‌ور شده به‌طوری‌که می‌توان داوری کرد که امروز چیزی نمی‌تواند این دو جناح را آشتی بدهد». قابل‌ذکر است که «بیش از نیم میلیون اسرائیلی وابسته به اردوگاه اول بودند که در دولت نتانیاهو کار می‌کردند، اما از هفتم اکتبر به‌بعد کشور اسرائیل را ترک کرده‌اند» که خود این موضوع حکایت از آن دارد که «کشور اسرائیل امروز در مشقت دولت یهودیه یا اردوگاه دوم قرار دارد.»

ابر بحران دیگر در کشور امروز اسرائیل «ابر بحران اقتصادی می‌باشد» چراکه دولت نتانیاهو ظاهراً هیچ برنامه‌ای برای سامان دادن به اقتصاد اسرائیل و هزینه عمومی ندارند و تنها بر هزینه نظامی فکر می‌کند و در این رابطه بیش از پیش به کمک‌های مالی آمریکا تکیه دارد. در نتیجه همین امر باعث شده که «در سه ماه گذشته اقتصاد اسرائیل نزدیک به ۲۰ درصد آب بشود» و از این به‌بعد هم «بهبود اقتصادی وضعیت شکننده دارد». ابر بحران در این شرایط در کشور اسرائیل اینکه «در کنار افزایش فعالیت‌های

نظامی، ارتش، رژیم آپارتاید و فاشیسم نتانیا هو در کرانه باختری، قصد دارد برای گسترش جنگ در منطقه، با حزب الله لبنان وارد جنگ تمام‌عیار بشود»، آن هم درست در زمانی که برخی کشورها (از جمله ترکیه و کلمبیا) شروع به اعمال تحریم بر علیه اسرائیل کرده‌اند. طبیعی است که این امر «باعث فشار دو برابری بر اقتصاد اسرائیل می‌شود.»

ابر بحران دیگر اسرائیل اینکه «از هفتم اکتبر (یا ۱۵ مهر ۱۴۰۳) که از یک‌طرف دعوی بین دو اردوگاه داخلی اسرائیل به اوج خود رسید و از طرف دیگر حمله حماس و جنگ غزه باعث شده بسیاری از صاحبان ثروت، سرمایه‌های خود را از کشور اسرائیل خارج کنند». لازم به ذکر است که آن‌هایی که به دنبال جابه‌جایی سرمایه‌های خود افتاده‌اند «جمعیت قابل توجه ۲۰ درصدی اسرائیل تشکیل می‌دهند، که همین‌ها ۸۰ درصد کل مالیات کشور اسرائیل را پرداخت می‌کنند.»

از دیگر ابر بحران‌های اسرائیل «افزایش انزوای بین‌المللی این کشور است، که باعث گردیده که دولت اسرائیل در نظام جهانی رفته رفته به دولتی مطرود بدل بشود». این فرایند «بیش از هفت اکتبر بر اثر اوج گیری تضاد دو اردوگاه فوق و سرکوب اردوگاه اول توسط دولت نتانیا هو شروع شده بود که در جریان جنگ غزه به موازات نسل کشی در غزه و محکوم کردن دیوان کیفری بین‌المللی شدت پیدا کرد.»

ابر بحران دیگر در کشور اسرائیل در این شرایط «کاهش ارتباط جوانان اسرائیل از جنبش صهیونیسم، و گرایش به جنبش همبستگی با

فلسطینی‌ها است». همچنین در پی نسل کشی دولت نتانیا هو در غزه، «جوانان یهودی وابسته به اردوگاه اول، در سرتاسر جهان گرایش شدیدی به سمت جنبش همبستگی با فلسطینی‌ها پیدا کرده‌اند، مشارکت آنها در تظاهرات ضد دولت نتانیا هو همه در این رابطه شکل گرفته است.»

از دیگر ابر بحران‌های اسرائیل در این شرایط، «بحران ضعف ارتش اسرائیل است». گرچه تا قبل از حمله حماس در ۷ اکتبر (یا ۱۵ مهر ۱۴۰۲) ارتش اسرائیل در نگاه‌های قدرت‌های جهان، «نیرویی قدرتمند بود، ولی جنگ غزه (که از ۷ اکتبر شروع شد) بسیاری از محدودیت و ضعف‌های ساختاری و استراتژیک و حفره‌های پدافندی ارتش اسرائیل را آشکار کرده است». لهذا، با اینکه در طول ده ماه و نیم گذشته، با بیش از ۵۰ هزار کشته فلسطینی توانسته‌است، کل غزه را شخم بزند و یکی از نسل کشی‌های تاریخ بشر را به نمایش بگذارند، با همه اینها همچنان در برابر جنبش حماس در ضعف به سر می‌برد و هرگز و هرگز نتوانسته حتی به اهداف اولیه خود در این جنگ دست پیدا کند.»

پر واضح است که اگر ارتش اسرائیل در مدت ۱۰ ماه و نیم گذشته به حزب الله لبنان هم حمله همه جانبه می‌کرد، «این محدودیت‌های ارتش اسرائیل به مراتب بیشتر از جنگ غزه هویدا می‌گردید» بنابراین، در همین رابطه است که «ارتش اسرائیل هرگز بدون مشارکت مستقیم ارتش آمریکا و ناتو نمی‌تواند وارد جنگ همه جانبه با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌شود حمله حزب پادگانی خامنه‌ای در ۲۵ فروردین

با سیصد پهپاد و موشک‌های بالستیک هدایت شونده نشان ضعف عمده پدافندی ارتش اسرائیل بود». مع الوصف در این رابطه است که ارتش اسرائیل «به شدت نسبت به حمله انتقام‌جویانه حزب پادگانی خامنه‌ای در خصوص ترور اسماعیل هنیه (رئیس کمیته سیاسی جنبش حماس) در این شرایط در هراس می‌برند». جنایت جنگی اسرائیل از ۷ اکتبر (یا ۱۵ مهر ۱۴۰۲) در نوار غزه، «در برابر یک نیروی کوچک، از جمله جنایت و فاجعه نسل‌کشی طی ده ماه و نیم گذشته با پنجاه‌هزار فلسطینی کشته (که خود این رقم کشته فلسطینی بیش از ۵۰ درصد کل کشته‌های فلسطین در طول ۷۶ سال گذشته به دست ارتش اسرائیل می‌باشد) خود نشان بارز بر ضعف ارتش اسرائیل در برابر مردم فلسطین می‌باشد.»

همچنین ترور اسماعیل هنیه (رئیس کمیته سیاسی جنبش حماس) علاوه بر اینکه «باعث انزوای بیشتر دولت نتانیاها در کشورهای منطقه خاورمیانه شده است، خود ضعف بیشتر ارتش اسرائیل را در برابر چشم جهانیان به نمایش گذشت». بدون تردید ابر بحران اسرائیل در جنگ هفتم اکتبر در غزه، بیشتر از همه ابر بحران‌های اسرائیل سستی و ناتوانی دولت اسرائیل را به نمایش گذاشته است، چراکه تنها تجاوز جنایت‌کارانه اسرائیل شاخص این امر نیست، بلکه مهمتر از آن اینکه «اسرائیل مجبور به جنگی شده که بیش از ۳۲۰ روز طول کشیده (از ۱۵ مهر ۱۴۰۲ تا ۳۱ مرداد ۱۴۰۳) و با این همه جنایت و قتل و ترور و نسل‌کشی این جنگ همچنان ادامه دارد. یادمان باشد که جنگ

اکتبر غزه، علیه یک نیروی مقاومت کوچک در منطقه جغرافیایی بسیار کوچک مانند نوار غزه می‌باشد، بدون آنکه ارتش اسرائیل در طول ۳۲۰ روز گذشته موفق به فتحی بشود، همچنان ادامه دارد. این ضعف و ناتوانی ارتش اسرائیل در جنگ اکتبر در مقایسه با شکست دادن سه ارتش بزرگ مصر و سوریه و اردن در سال ۱۹۶۷ «خود قوی‌ترین گواه بر میزان انحطاط است، که ارتش اسرائیل و دولت نتانیاها درگیر آن می‌باشد.»

باری ارتش اسرائیل بر خلاف شیوه مدیریت فشرده و برنامه ریزی دقیق و واکنش سریع به حوادث ناگهانی که در جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ داشت، در شرایط فعلی به علت چهار عامل در مدیریت جنگ حتی در برابر یک نیروی کوچک حماس متزلزل شده است. این چهار عامل عبارتند از:

الف - نخست ناتوانی ارتش اسرائیل در غلبه بر جنگ و شوک ناشی از رویداد ۷ اکتبر ۲۰۲۳ (۱۵ مهر ۱۴۰۲) که خود این امر نشان دهنده ضعف برنامه‌ریزی و مدیریت ارتش اسرائیل می‌باشد. مهمتر از ضعف مدیریت ارتش، «ضعف سیاسی» است که باعث شده ارتش و دولت نتانیاها در توهّمات خود فرو بروند و به جای تکرار آنچه که برای اسرائیل پس از جنگ ۱۹۷۳ رخ داد و در آن زمان اسرائیل از شر رهبران شکست خورد، امروز در جنگ ۷ اکتبر غزه اسرائیل شکست می‌خورد، و همین امر باعث گردید که اسرائیل در طول ده ماه و نیم گذشته در غزه از «روی نفرت و انتقام کور با زنان و مردان و کودکان غزه بجنگد، که بخش بزرگی از این نفرت و انتقام ناشی از خشم عمیق شکست ۷ اکتبر می‌باشد». اعمال انتقام

و نفرت کور ارتش اسرائیل و دولت نتانیاهو در جنگ اکتبر غزه «باعث کاهش حيله گری و دقتی است که ارتش اسرائیل در جنگ‌های سه گانه گذشته اعراب و اسرائیل (۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳) داشته است». پر پیداست که خود اعمال خشم انتقام‌جویانه «خسارت اخلاقی و سیاسی بی‌سابقه برای ارتش اسرائیل و دولت نتانیاهو به‌همراه داشته است.»

ب - به قدرت رسیدن فاشیسم در اسرائیل با پایگاه اردوگاه دوم که همان شهرک نشینان جنوب اسرائیل می‌باشند، این امر باعث شده‌است «که کنش‌گران اردوگاه دوم اسرائیل به رهبری ارتش و سیستم امنیتی نفوذ کنند و فرمول غالب در سیاست اسرائیل که همگان باید تحت کنترل شدید قرار بگیرند، ادامه پیدا کند. جایگزینی رهبری فردی نتانیاهو که به‌دلیل فساد مالی تحت تعقیب قرار گرفته (و همین امر برای او تهدید به سقوط است) به‌جای سبک رهبری مبتنی بر منافع جمعی اسرائیل (در زمان حاکمیت اردوگاه اول) به‌دلیل شکست ۷ اکتبر و ناکامی در دستیابی به اهداف در جنگ غزه می‌باشد» که حاصل همه اینها باعث گردیده تا «فاشیسم و منافع شخصی محرک اصلی تصمیمات نتانیاهو بشود» بنابراین، به همین دلیل «نتانیاهو اصرار بر طولانی شدن جنگ غزه، برای سرپوش نهادن بر شکست استراتژیک‌اش دارد. زیرا نتانیاهو خوب می‌داند که پایان جنگ غزه در این شرایط به‌معنای پایان کار سیاسی اوست» و برای نتانیاهو که یک فرد خودشیفته و بی‌پروا متعصب و افراطی است، و شخصاً مسئول خنثی

کردن هر تلاشی یا توافقی برای دستیابی به راه حل سیاسی می‌باشد، حتی اگر این راه‌حل‌ها از سوی فلسطینی‌ها ناعادلانه هم باشد، از نظر نتانیاهو مردود است.

باری، عامل بن بست نظام فاشیستی و آپارتاید اسرائیل در این شرایط عبارتند از اینکه:

اولاً «انحطاط و ضعف خود جنبش صهیونیستی باعث این بن بست شده‌است که اختلافات داخلی در صفوف دو اردوگاه یهودی اول و دوم (آن چنانکه قبلاً مطرح کردیم) افزایش پیدا کند، که خود این امر یکی از عوامل بن بست اسرائیل در این شرایط می‌باشد.»

ثانیاً تأثیر جنبش صهیونیستی که به‌سمت نژادپرستی و فاشیسم می‌رود و در چشم تمام جهانیان بیانگر عدم دستیابی صهیونیست‌ها به اهداف سیاسی با ابزارهای فریبکارانه (همیشه مشخصه جنبش صهیونیستی) می‌باشد، و باعث می‌گردد که اسرائیل قربانی همیشگی منازعات درونی و برون‌ی خود بشود، یکی دیگر از عوامل بن بست اسرائیل در این شرایط می‌باشد.

ثالثاً «چرخش به‌سمت فاشیسم و تسلط تئوری حل مناقشه با نیروی مخرب که نه‌تنها از سوی احزاب صهیونیسم حاکم، بلکه حتی از سوی اپوزیسیون نیز پذیرفته شده‌است» نشان دهنده یک بحران لاعلاج در تفکر سیاسی صهیونیسم است که ریشه همه این مظاهر بحران‌ها در شکست جنبش صهیونیسم می‌باشد و در ایدئولوژی و سازماندهی و جنگ‌های آن می‌باشد که مبتنی بر دیدگاه «مردمی بدون سرزمین در

برابر سرزمین بدون مردم» می‌باشد.

رایعاً مشکل جنبش صهیونیسم «مردم اصیل و سرسخت فلسطین بوده و هست، که حاضر به تسلیم نیستند و تجربه مردمی را تکرار می‌کنند، که استعمار نتوانست آنها را بشکند» که این مهم با آغاز بحران صهیونیسم در مردم فلسطین شروع شد، و روند تبعید و آوارگی ملت فلسطین از سال ۱۹۴۸ انجام گرفت. یعنی «زمانی که صهیونیسم توانست ۷۰ درصد مردم فلسطین را آواره نماید.»

خامسا درست است که «صهیونیسم سرزمین فلسطین را با نیروی نظامی و قتل عام به تصرف خود درآورد، اما هنوز نتوانسته از دست مردم فلسطین خلاص بشود» و از همه مهمتر در این مسیر نیز «شکست خورده و با وجود هفت میلیون پناهنده که از بازگشت به وطن خود محروم هستند در سرزمین تاریخی تعداد فلسطینی‌ها کمی بیشتر از تعداد یهودیان اسرائیلی می‌باشند و در این رابطه است که اسرائیل شروع به التماس برای آوردن مزدوران از سراسر جهان کرده و به آنها وعده شهروندی اسرائیل داده تا با کمبود عددی در ارتش خود مقابله کند و به معضل جمعیتی رسیدگی نماید.»

سادسا همان منشور نسل کشی که با حمایت آمریکا و صهیونیسم در پاسخ به جنایت هولوکاست نازی‌ها تهیه شده بود امروز به دلیل ارتکاب جنایت نسل کشی علیه مردم فلسطین تحت پیگرد قرار گرفته است.

سابعاً در آخر به‌عنوان یک مصداق از اعمال رژیم آپارتاید و فاشیسم اسرائیل و دولت نتانیاهو باید بگوییم، بنا به گفته ینس لرگه، سخنگوی دفتر امداد اضطراری سازمان ملل «مردم غزه در یک وضعیت غیر انسانی ویرانگر به حال خود رها شده‌اند و مرد و زن و کودک در نوار غزه متحمل خشونت، آوارگی، بیماری، گرسنگی، تحقیر غیر قابل‌تصور شده‌اند، ما می‌ترسیم تا زمانی که سلاح‌ها خاموش نشوند، آوارگی در منطقه جنگ متوقف نشود و نتوانیم تمام کمک‌های فوری را وارد کنیم و با خیال راحت در نوار غزه رفت و آمد کنیم. هر روز وضع غزه جهنمی‌تر از روز گذشته می‌شود. مردم غزه به همه‌چیز نیاز دارند، غذا، آب آشامیدنی، محصولات بهداشتی، دارو و حمایت روانی بر سر کنار آمدن با تجربیات وحشتناک خود.» ●

پایان

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

دولت پزشکیان و «پروژه جدید خامنه‌ای»

از بحث‌های فراوان، «تصمیم گرفت که مسعود پزشکیان که فردی میانه‌رو و کمتر شناخته شده است، طی یک انتخابات کاملاً سازماندهی شده، و در رقابتی که در ابتدا تحت سلطه جریان‌های راست اصول‌گرا بود به ریاست جمهوری برساند». بنابراین، انتخابات پزشکیان کاملاً «در چارچوب پروژه جدید خامنه‌ای مهندسی شده، زیرا خامنه‌ای برای کاهش تنش‌هایی که پس از موجی که از اعتراضات مردمی ناشی از قتل حکومتی مهسا امینی در سال ۱۴۰۱ ایجاد شده و همچنین محدودیت‌های سخت‌گیرانه در آزادی اجتماعی اعمال شده توسط در دوران دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی صورت گرفته است.»

یادمان باشد، که خود پزشکیان از تصمیمات پشت صحنه حزب پادگان‌ی خامنه‌ای بی اطلاع بود، یکی از منابع نزدیک به پزشکیان می‌گوید «او حتی انتظار نداشته که از سوی شورای نگهبان تأیید صلاحیت بشود. زیرا او در

آن چنانکه در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، سیاسی، جنبشی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم، از بعد از دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی، «خامنه‌ای به دنبال آن بوده که در ادامه پروژه یکدست کردن قدرت در دست خودش، قالیباف را جایگزین رئیسی بکند» اما آن چنانکه خبرگزاری رویترز هم مطرح کرد، در اردیبهشت ماه ۱۴۰۳ قبل از شروع انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم مقامات اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی، «گزارش تلخی» به خامنه‌ای دادند، طبق این گزارش اکثر ایرانیان به دلیل مشکلات اقتصادی و سرکوب آزادی‌های اجتماعی خشمگین هستند «و قصد تحریم گسترده انتخابات را دارند، در این صورت میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم، حدود ۱۳ درصد خواهد بود». با مشاهده این گزارش خبرگزاری رویترز بود که خامنه‌ای نسبت به تصمیم گذشته‌اش (که در ادامه پروژه یک دست کردن قدرت توسط انتخاب قالیباف به ریاست جمهوری بود) «تجدید نظر کرد و تصمیم گرفت، طی یک انتخابات کاملاً مهندسی شده پروژه جدیدی در دستور کار خود قرار بدهد.»

مطابق این پروژه آن چنانچه گزارش خبرگزاری رویترز نشان می‌دهد، خامنه‌ای در جلساتی با نزدیکان خودش گفته است، «ایران به رئیس جمهوری نیاز دارد که بتواند اقشار مختلف جامعه ایران را جذب کند، اما حکومت دینی شیعه را به چالش نکشد». همچنین در این شرایط خامنه‌ای «نگران بود که حضور کم رونق مردم در انتخابات به اعتبار نظام و روحانیت لطمه بزند. و از آنجایی که رژیم با اختلاف نظرها و تشدید تنش‌های با غرب و اسرائیل بر سر غزه دست پنجه نرم می‌کند، و با توجه به مشارکت پروژه‌های نیابتی رژیم از جمله حزب الله و حوثی‌های یمن در جنگ غزه این تنش‌ها افزایش پیدا کند»، لهذا، به همین دلیل بود که او بالاخره پس

انتخابات مجلس دوازدهم، توسط شورای نگهبان خامنه‌ای رد صلاحیت شده بود.»

باری، آنچه مشخص شده اینکه تنها رسالتی که پزشک‌یان برای خود قائل شده و این اجازه پیشاپیش خامنه‌ای به وی داده است «تلاش برای حل و فصل نزاع هسته‌ای و برچیدن تحریم‌های مرتبط با آن است» که در این رابطه خبرگزاری رویترز معتقد است که: «انتظار نمی‌رود که رئیس‌جمهور جدید بتواند تغییر عمده‌ای در سیاست هسته‌ای با غرب ایجاد کند. زیرا هر گونه تغییر رابطه با غرب، در گرو تغییر حمایت رژیم ایران از شبه نظامیان در منطقه می‌باشد.» اما پزشک‌یان «از نزدیک در انتخابات جانشینی خامنه‌ای مشارکت خواهد داشت». همچنین «پزشک‌یان با شخصیت ملایم خود می‌تواند تا اندازه‌ای ایرانیان ناراضی را آرام کند، و ثبات داخلی را در بحبوحه فشارهای خارجی فزاینده تضمین کند.»

علی ایحال، آن چنانکه قبلاً مطرح کردیم، پیش‌بینی می‌شد که در دولت چهاردهم، «پروژه یکدست کردن قدرت» توسط ریاست جمهوری قالیباف ادامه پیدا کند، اما با شکست سیاسی «یکدست سازی هیئت‌حاکمه کابینه رئیسی» آن چنانکه خبرگزاری رویترز می‌گوید، این بار خامنه‌ای تلاش دیگری آغاز کرده است تا با ایجاد یک کابینه ائتلافی، متشکل از اصلی‌ترین باندهای وابسته به خودش در دولت پزشک‌یان، شاید او به خیال خودش بتواند تا اندازه‌ای «از این طریق، از بحران بزرگی که تمام سیستم موجود را فرا گرفته است، رهایی پیدا کند.»

لهذا، از اینجاست که:

اولاً خامنه‌ای از آغاز «از پزشک‌یان حمایت

کرد و از جناح‌ها و ارگان‌ها و نهادهای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نیز خواسته‌است که از وی حمایت کنند و موفقیت او را، موفقیت خود بدانند». همچنین خامنه‌ای در جلسه ۳۱ تیر ماه ۱۴۰۳ که با نمایندگان مجلس دوازدهم داشت، مکرر بر حمایت از پزشک‌یان تأکید کرد و گفت: «ارگان‌های مختلف نظام باید یک مجموعه واحد تشکیل دهند، که تحقق این هدف نیازمند تعامل و همکاری و حتی گاهی اغماض و چشم‌پوشی است. باید همه به رئیس‌جمهور منتخب در ادای وظایف کمک کنند. همچنین باور کنیم که موفقیت ایشان پیروزی همه ماست. برخی در دنیا گوش‌تیز کرده‌اند تا نشانه‌های اختلاف را در حرف‌های مسئولان پیدا کنند، ارگان‌های نظام باید با صدای واحد آنها را مایوس کنند». در همین جلسه که پزشک‌یان حضور داشت، «خامنه‌ای بر نقش مجلس برای مهار پزشک‌یان در شرایطی که بخواهد از خط و خطوط مورد توافق تخطی کند تأکید کرد»، و افزود: «همچنان که همیشه مجلس را به تعامل سازنده با دولت‌ها خوانده‌ام، به دولت‌ها نیز همکاری با مجلس را سفارش و تأکید کرده‌ام.»

در مراسم تنفیذ که در ۷ مرداد ۱۴۰۳ برگزار شد خامنه‌ای در حکم تنفیذ خود نوشت: «شخصیت فرزانه و صادق و مردمی و دانشمند جناب آقای دکتر مسعود پزشک‌یان را تنفیذ و ایشان را به ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌کنم. یادآوری می‌کنم که رأی ملت و تنفیذ اینجانب تا هر زمان که مشی همیشگی ایشان در پیمودن صراط مستقیم اسلام و انقلاب برقرار باشد ادامه خواهد داشت». خامنه‌ای همچنین در همان جلسه در تعریف عبارات «صراط مستقیم

اسلام و انقلاب» که در حکم تنفیذ آمده بود گفت: «بهره‌گیری از ظرفیت عظیم مردمی، کار جهادی با الگوسازی از شهید رئیسی می‌باشد». پزشک‌های هم در جلسه تنفیذ در پاسخ به حکم تنفیذ خامنه‌ای گفت: «یاد حضرت امام خمینی و سپهبد قاسم سلیمانی را گرامی می‌دارم، و به روان رجائی، باهنر و رئیسی و همه خدمتگزاران نظام درود می‌فرستم و سپاس‌گزار لطف و تدبیر رهبر معظم هستم... من و دولت آینده رسالت و مسئولیت‌مان تعهد به آن چشم اندازی است که مقام معظم رهبری تعریف فرمودند و سیاست‌های کلی است که ابلاغ نمودند.»

ثانیاً مسعود پزشک‌های در اولین سخنرانی خود پس از انتخاب شدن به ریاست جمهوری چهاردهم رژیم مطلقه فقهی حاکم، در مقبره خمینی گفت: «اگر شخص رهبری نبود، نام من از صندوق بیرون نمی‌آمد». صحبت‌های پزشک‌های بعد از پیروزی در انتخابات «در باره نقش رهبری در صیانت از آرا، نشان می‌دهد که حتی لایه‌های درونی نظام هم تمایل چندانی به پیروزی پزشک‌های ندارند» و باز در این رابطه است که در این شرایط پزشک‌های برای نجات از محاصره‌ای که در مجلس با آن روبه‌رو شده اعلام کرد که: «قصد دارد اعضای کابینه را با مشورت رهبری انتخاب و به مجلس معرفی کند دستگاه امنیتی و قوه قضائیه (که همیشه خود خامنه‌ای تعیین می‌کند) هم که تکلیفشان روشن است.»

ثالثاً با همه این ادعا هنوز چند روزی از صحبت‌های خامنه‌ای نگذشته بود که خود «پزشک‌های اولین کسی بود که بن بست تشکیل کابینه (به اصطلاح ائتلافی و یا به گفته

او و فاق ملی) را پیش از شکل‌گیری دولت اعلام کرد». زیرا پزشک‌های در جلسه اعضای ستاد انتخاباتی‌اش گفت: «انتخاب مسئولان به یک معضل تبدیل شده است، ما شعار انتخاب برتر داده‌ایم، و به همه می‌گوییم کمک کنید، همه افراد خود را معرفی می‌کنند، نمی‌دانم چه باید کرد؟»

پر پیداست که پزشک‌های در معرفی کابینه خود «در تلاش است که برای پیشبرد سیاست خامنه‌ای گام بردارد». فراموش نکنیم که پزشک‌های قبل از معرفی کابینه خود به مجلس (در دوم مرداد ۱۴۰۳) در جمع اعضای ستاد انتخاباتی خود گفت: «ما باید کابینه و فاق ملی را انتخاب کنیم و کاری کنیم تا وفاقی که از آن حرف می‌زدیم و شعار اینکه کشور با یک گروه و جناح اداره نمی‌شود را محقق کنیم و پایبند یک گروه و دسته و جناح نشویم». و باز در همین رابطه است که سعید جلیلی این روزها «کابینه موازی خود را تحت عنوان کابینه سایه سازماندهی کرده است» و در خصوص باندبازی‌های درون دولت پزشک‌های، نایب رئیس کمیسیون امنیتی ملی مجلس اخیراً در گفتگو با خبرگزاری مهر به پزشک‌های هشدار داد که «مجلس با کسی تعارف ندارد، و افرادی را که با معیارهای مجلس همخوانی ندارند، به مجلس معرفی نشوند». همچنین او گفت: «افرادی که در گذشته نتوانستند برای مردم کاری انجام دهند نباید به مجلس معرفی شوند. طبق قانون، وزرا از طرف دولت به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند، اما جلسات رأی اعتماد در مجلس برگزار می‌شود و بر این اساس تعیین وزرا با رأی نمایندگان است و نمایندگان باید در این کار دخالت داشته باشند

خواستار کم شدن از فشارهای سرکوب علیه زنان شده بود.»

باری، باز در این رابطه می‌توانیم در اینجا به طرح یک نمونه دیگر پردازیم و آن اینکه پزشک‌های رئیس‌جمهور در روز ۱۱ مرداد ۱۴۰۳، محمد جواد ظریف را به‌عنوان معاون راهبردی منصوب کرد. پزشک‌های در ابلاغیه خود از ظریف خواست «با بر عهده گرفتن مسئولیت مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری وظایف و کار ویژه‌های این مرکز را به تشکیلات مناسب برای معاونت راهبردی ریاست جمهوری تبدیل کنی و با بهره‌گیری از تجربه مدیران ارشد ادوار گذشته سند چشم‌انداز و سیاست‌های کلی مصوب مقام معظم رهبری مد ظله را رصد نموده و مستقیماً به خود من گزارش کنید». از فردای انتخاب محمد جواد ظریف، توسط جریان‌های درونی راست اصول‌گرا آن‌قدر فحش و توهین شنید که در حداقلی مدتی عطای‌اش را به لقا‌اش بخشید و استعفا خود را اعلام کرد.»

رابعاً وارد شدن به بحث مذاکره برجام و پرونده هسته‌ای، عجالتاً موکول است به «نتیجه انتخابات آمریکا»، اگر ترامپ و حزب جمهوری‌خواه پیروز بشوند، نه فقط چشم‌اندازی برای حل آن وجود ندارد، بلکه تحریم‌ها هم بیشتر می‌شوند. چراکه «از نظر ترامپ و جمهوری‌خواهان حل مسئله هسته‌ای مرتبط است با حل اختلافات بر سر سیاست منطقه‌ای رژیم مطلقه فقه‌تبی». اما اگر کاملاً هریس و حزب دموکرات پیروز بشود، «این احتمال است که با توجه به تمایل اتحادیه اروپا برای حل پرونده برجام و اختلافات هسته‌ای، دولت آمریکا هم پای توافق

و مسئول هستند. نمی‌شود که ما هر وزیر را بپذیریم، باید ویژگی‌هایی که رهبر برای وزیر تعیین فرمودند در جلسات رأی اعتماد حتماً مدنظر قرار گیرند. افراد مؤمن، متدین، کارآمد و انقلابی می‌تواند مشکلات مردم را حل کنند، فردی که دل بسته خارج از کشور است و یا فرزندان وی در خارج از کشور به سر می‌برند، یا به راحتی دروغ می‌گویند، اهل اختلاس و سوء استفاده است و می‌گوید مسکن سازی برای مردم مزخرف است و حاضر است که هر روز ۷۰۰ نفر از مردم بر اثر بیماری کرونا کشته شوند اما واکسن وارد نکند کار آمد نیست و مجلس به افرادی که این روحیات دارند رأی اعتماد نمی‌دهند». وی همچنین تأکید کرد که «مجلس در جلسات رأی اعتماد به وزیر پیشنهادی دولت چهاردهم با هیچ‌کس تعارف ندارد.»

باز در این رابطه است که جانشین فرمانده کل انتظامی کشور در جلسه شورای تأمین استان قزوین در رابطه با طرح موسوم به طرح نور گفت: «قانون ملاک کار است و با تغییر دولت‌ها خللی در اجرای این طرح به وجود نمی‌آید. برخورد با جرم مشهود از وظایف ذاتی انتظامی است. ما اسیر امواج نخواهیم شد. ما در حوزه عفاف و حجاب وظیفه قانونی و تکلیف شرعی داریم. لازم است شورای تأمین هم در راستای حمایت از این طرح گام بردارد. بنابراین طرح نور تعطیل‌بردار نیست، چراکه امر به معروف و نهی از منکر یکی از فروع دین است و نمی‌توان فروع دین را تعطیل کرد». بر این مطلب بیافزاییم که این موضع‌گیری جانشین فرماندهی کل انتظامی «پاسخ صریح به شخص پزشک‌های است که در تبلیغات انتخابی‌اش ظاهراً

بیاید». البته همه این مفروضات مشروط به آن است که «رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تا کجا حاضر به عقب نشینی است». مع‌هذا، در این رابطه است که روزنامه جهان صنعت در شماره ۸ مرداد خود در مقاله‌ای خطاب به پزشک‌یان نوشت: «مشکلات و بحران‌هایی که بی‌اغراق به مرز انفجار رسیده و کشتی نظام را با خطر به گل نشستن و غرق شدن مواجه کرده است، نیازمند به آن است که دست به یک جراحی اساسی و نجات بخشی در نحوه اداره امور کشور در عرصه داخلی و بین‌المللی زده شود، قبل از هر اقدامی سدها و موانعی را که سال‌های متوالی بر سر راه روابط کشور با جهان خارج به وجود آمده، از سر راه برداشته شود و به انزوای دیرینه و بسیار پرهزینه و کمرشکن که کشور دچار آن شده پایان داده شود که به جز این هر قول و وعده‌ای که در ارتباط با رفع مشکلات اقتصادی به مردم داده شده کمترین ضمانت اجرایی پیدا نخواهد کرد و دو راه بیشتر پیش رو نخواهد داشت، یک راه این است که با توسل به انواع راه و روش‌ها و تجربیاتی که در سالیان طولانی نمایندگی مجلس از نقاط ضعف بی‌شمار شیوه اداره امور مملکت به دست آورده‌اید، راه عبور از موانع و راه‌بندان‌های قانون اساسی را در ظرف مدت زمانی نه چندان طولانی برای خود و دولت خود پیدا کنید و اگر هم دیدی که راه به جایی نمی‌بری و آب در هاون می‌کوبی، مراتب ناتوانی خود را در عبور از سد موانع و راه‌بندان‌های ساختاری را اعلام و با کسب اجازه از رهبری نظام و دیگر مراجع اصلی تصمیم‌گیری به حرفه مقدس پزشکی باز گردید.»

خامسا پزشک‌یان باید توجه داشته‌باشد که

علی‌رغم اینکه پس از سرکوب ابر خیزش ملی ۱۴۰۱، تا به امروز شاهد وقوع حرکت‌های بزرگ خیزشی و جنبشی (که یکی از شاخص‌های مهم بحران سیاسی است) نبوده‌ایم، این موضوع به‌معنای آن نیست که «بحران سیاسی از میان رفته‌است، زیرا تضادها و مطالباتی که محرک روی آوری توده‌های به مبارزه گسترده خیزشی و جنبشی می‌شوند همچنان پابرجاست و به همین دلیل امواج گسترده جنبشی و خیزشی در راه است.»

سادسا مشارکت پایین در انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم نشان داد که «حتی با حضور اصلاح‌طلبان و با رأی‌های مهندسی‌شده، به ۵۰ درصد هم نرسید» و باز نشان داد که «اصلاح‌طلبان دیگر مرجعیت گذشته را ندارند، اگر چه آنان راه حل را درون نظام می‌بینند اما مردم چنین نگاهی ندارند حتی شرکت آنان به دلیل باور به نظام نیست». در انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم، مرحله اول «بیش از ۶۰ درصد» و در مرحله دوم «بیش از ۵۰ درصد» شهروندان ایرانی، جریان انتخابات را تحریم کردند. در این مقطع «جبهه اصلاحات حکومتی به‌عنوان یک عامل تثبیت‌کننده به‌سمت ائتلاف با جناح‌های داخل قدرت رفتند، و نقشی کاملاً متفاوت با گذشته ایفا می‌کنند». ادامه همین نقش در صورت استمرار حیات این رژیم می‌تواند «در تعیین و تثبیت رهبری بعدی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم هم نقش بازی کنند». کل این ساختار سیاسی با همه ابزار مهندسی‌شده رژیم «حداکثر ۴۰ درصد جامعه را نمایندگی می‌کنند، و بلوک ۶۰ درصدی معترضان جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دارای نماینده سیاسی نیستند و

وزن شاخص معترضان در تقسیم بندی این بلوک ۶۰ درصدی مشخص نیست». بنابراین در این شرایط «علی رغم بزرگی این بلوک، توان کنش ایجابی هماهنگی آنها وجود ندارد.»

سابقاً «دولت پزشکیان در این شرایط نه در تقابل با نظام، بلکه بخشی از آن دیده می شود و عملکرد آن مستقل از نظام قابل ارزیابی نیست». چراکه همه ناظران سیاسی و مردم عادی «نسبت به اختیارات رئیس جمهور تلقی حداقلی دارند، و بر آمدن او و تشکیل ائتلاف ضد پایداری به عنوان نشانه‌ای از تغییر رویکرد نظام در نظر می گیرند». پزشکیان با شعار: «اجرای سیاست‌های نظام آمد و با حمایت آشکار و پنهان نزدیکان رهبر پیروز شده است». کسوت پزشکیان باعث می شود که حزب پادگانی خامنه‌ای «نتواند ادعایی در باره رهبری داشته باشد، و نگرانی زیادی از موفقیت او ایجاد نمی شود». انتظار این است که «جز جبهه پایداری، دشمن دیگری مقابل خود نبیند». انتخاب پزشکیان نشان داد که برای اولین بار «نامزد جبهه اصلاحات نه بر ضد جریان حاکم، بلکه در همراهی با جریان حاکم می باشد. و سبد رأی این نامزد هم برخلاف گذشته ترکیبی از گروه مختلف سنتی و یا طبقه محروم و طبقه متوسط است.»

رأی اندک قالیباف و رأی بالای جلیلی نشان داد که «پایگاه رأی جناح راست اصول‌گرا، راست رادیکال شده است نه راست میانه‌رو و نه راست تکنوکرات و بوروکرات». رأی اندک قالیباف معنای دیگر آن «ریزش این جناح نسبت به گذشته می باشد». بدون تردید، دوره اول انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم،

«یک وزن‌کشی مهم سیاسی بین جریان‌های اصول‌گرا بود و میزان مشارکت خبر از قطبی شدن جامعه به مخالفین نظام و طرفداران نظام می باشد.»

ثامناً هدف دیگر خامنه‌ای از پروژه پزشکیان در انتخابات ریاست جمهوری چهاردهم آن است که «مردم ایران سرکوب هولناک خیزش ۱۴۰۱ را به فراموشی سپارند. ولی مشارکت اندک مردم ایران چنان بازی را تغییر داد، زیرا حزب پادگانی خامنه‌ای با همه شیطنت و سابقه خویش در تقلب انتخاباتی، این بار با مشارکت اندک مردم این هدف او برعکس گردید». بدون شک در آینده برای مردم ایران مشخص می شود که «پزشکیان منتخب نظام است نه منتخب مردم، که در یک فرایند کاملاً برنامه‌ریزی شده توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به قدرت رسید». همچنین در آینده برای مردم ایران مشخص می شود که در این انتخابات «خامنه‌ای قصد اصلاحات ندارد، بلکه به دنبال دستکشی است برای سیاست جدید خارجی و برای سرکوب داخلی.» ●

پایان

«قتل عام تابستان ۶۷ زندانیان سیاسی» غرش رعد در آسمان بی ابر ایران نبود

آمریکا قطع کنیم، لذا تا شما زنده هستید، باید برای این موضوع طرح ارائه بدهید که البته خمینی در مسئله رابطه با آمریکا کاملاً مخالفت کرد، و هیچ راه حلی برای آشتی با آمریکا مطرح نکرد.»

موضوع بعدی که در آن نامه مطرح شده بود «موضوع متمم قانون اساسی، به خصوص نسبت به جایگزینی نظام رئیس‌جمهوری، به جای نظام نخست‌وزیری» همچنین «اصلاح ولایت‌فقیه (برعکس آنچه در قانون اساسی ولایت‌مدار سال ۵۸ مطرح شده بود) از شکل مرجعیت ولی فقیه حاکم (که با شکست پروژه جانشینی منتظری واضح بود که در میان حواریون خمینی برای جانشینی او مرجعیت فقهی وجود نداشت) به شکل مجتهد بود». همچنین از همه مهمتر در متمم قانون اساسی، طرح پیشنهادی «جایگاه ولی فقیه به جایگاه مطلقه ولی فقیه بود.»

موضوع دیگر اینکه در متمم قانون اساسی تمام نهادهای

سی و پنج تابستان از تابستان ۶۷ گذشت، تابستانی که «آخرین فصل از جوی خون کشتار خمینی در دهه ۶۰ بود» بنابراین هرگز و هرگز نباید «قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ را غرش رعد در آسمان بی ابر ایران بدانیم» بلکه کشتار تابستان ۶۷ «فصل آخر از یک دهه کشتار و زندان و اسارت و شکنجه حیات خمینی در قدرت بود، همان کشتاری که از فردای انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، توسط خمینی و حواریونش شروع شد، و بدون تردید تنها کشتار از فصل آخر حیات خمینی در تابستان ۶۷ (که از ۵ مرداد تا ۲۵ شهریور ۶۷ به مدت ۵۱ یک روز ادامه داشت) بیش از همه اعدام‌های پهلوی دوم بود»، فصل آخر کشتار خمینی در ۵۱ روز تابستان ۶۷ «با دریای خون و کشتار یک دهه خمینی کاملاً متفاوت بود» چرا که در کشتار تابستان ۶۷:

اولاً «سربداران زندانیانی بودند که برای سالیان دراز حکم همین دادگاه‌های خمینی را زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها طی کرده بودند» و لهذا، خمینی با یک فتوا در مدت ۵۱ روز، تمامی هزاران کشته‌های تابستان ۶۷ را در سراسر ایران به دار آویخت.

ثانیاً اتهام تمامی سربداران تابستان ۶۷ «فقط اعلام موضع سیاسی شان بود نه اعمال جدید میدانی با نیروهای خمینی.»

ثالثاً فتوای کشتار زندانیان تابستان ۶۷ توسط خمینی، «در پاسخ به نامه مشترک اکبر هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی بود که از خمینی خواسته بودند قبل از فوت‌اش چند مسئله لاینحل حکومت را خودش حل کند» که از همه آنها مهمتر «موضوع زندانیان سیاسی» و «موضوع جانشینی خودش» خارج از دایره حسینعلی منتظری که قبلاً اعلام شده بود و همچنین «موضوع رابطه با آمریکا بود»، که در این رابطه در نامه فوق آنها برای خمینی نوشته بودند ما که «نباید تا ابد رابطه‌مان با

شورایی مثل شورای قضات قوه قضائیه و غیره بدل به صورت فردی شدند مثل رئیس قوه قضائیه و غیره گردد» که البته «فرد متولی در نهادها، هم به صورت انتصابی توسط ولی فقیه مطلق عنانی که ورای قانون و اخلاق قرار گرفته و غیر پاسخگو هم می‌باشد، تعیین می‌شود.»

باری، آنچنانکه حسینعلی منتظری (قائم مقام وقت خمینی) در سخنان انتقادی مورخ ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ با هیئت مرگ (یا اعضای دادگاه قتل عام زندانیان سیاسی) مطرح کرده (این سخنان بعداً به صورت فایل صوتی در آمده و توسط فرزندش منتشر شده است): «موضوع کشتار جمعی زندانیان سیاسی از بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ پیوسته توسط سید احمد خمینی مطرح می‌شده»، بنابراین «قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ موضوعی نبود که بالبداهه برای خمینی و حواریونش مطرح شده باشد». بدون تردید خمینی و حواریونش از زمانی که که با نهادهای کردن رژیم مطلقه فقهاتی تحت رهبری بی عنان خودش، «پی برد که نیروهای جنبش سیاسی اعم از مذهبی و مارکسیستی و در رأس آنها مجاهدین خلق بزرگ‌ترین و تنها آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و او می‌باشند، و همچنین دریافت که اکثریت نیروهای جنبش سیاسی (اعم از مارکسیست و مذهبی و در رأس آنها مجاهدین خلق) روند رو به خشونت و قهرآمیز در پیش گرفته‌اند و آنها عمده‌ترین دشمن او و رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشند، موضوع نابودی این جریان‌ها و در رأس آنها مجاهدین خلق در دستور کار خمینی و حواریون او قرار گرفت» بنابراین از اینجا است که بدون شک

می‌توانیم داوری کنیم که «معمار اصلی ۳۰ خرداد خمینی و حواریونش بودند، و مجاهدین صیدی بودند که در دام خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی افتادند». لذا از اینجا است که باید بگوییم که «از ۳۰ خرداد ۶۰ تا تابستان ۶۷، رژیم و خمینی و حواریونش با برنامه صد در صد مهندسی شده، تمامی نیروهای مخالف جنبش سیاسی حتی بخش راست این جنبش (یعنی حزب توده و اکثریت فدائیان خلق که با رژیم در جهت سرکوب جنبش سیاسی همکاری می‌کردند) به نوبه در دام انداختند، آنچنانکه دیدیم تا آخر تابستان ۶۷ (که حدود ۸ ماه به فوت خمینی باقی مانده بود) خمینی و حواریونش پروژه قلع و قمع نیروهای سیاسی (حتی گروه طرفدار منتظری و خود منتظری) درو کردند» و آنچنانکه خودش در سطر اول وصیت نامه‌اش نوشته «با روحی آرام و آرامش کامل دنیا را ترک کرد و رفت.»

باری، بر این اساس است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که آنچنانکه از ۳۰ خرداد ۶۰ «رسماً و علناً و به صورت جمعی» قتل و عام نیروهای سیاسی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شروع گردید» با «حمله فروغ جاویدان مجاهدین خلق در تابستان ۶۷ شرایط برای قتل و عام زندانیان سیاسی (که آخرین باقی‌مانده‌ها نیروهای جنبش سیاسی در داخل کشور بودند) فراهم گردید». یادآوری می‌کنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب «استراتژی آگاهی‌بخش» خود از اواخر سال ۵۹، که روند رادیکالیزه شدن حرکت مجاهدین خلق اوج گرفته بود (با اینکه «همین روند رادیکالیزه شدن فضا توسط مجاهدین خلق، حتی وحدت درونی تشکیلات

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (با عنوان آرمان مستضعفین) را به چالش کشیده بود»، و مؤسسين اوليه جنبش پیشگامان مستضعفین یا حرکت آرمان مستضعفین، مشغول پلنوم داخلی بودند، علی ایحال) در همان زمان در آرمان مستضعفین نامه سرگشاده به مسعود رجوی نوشتیم، و برعکس مجاهدین خلق که «توازن قوا در جامعه ایران را به نفع خودشان تحلیل می کردند، ما توازن قوا به نفع رژیم مطلقه خمینی تحلیل کردیم»، و مطابق آن «پروژه تصفیه حساب خونین خمینی با نیروهای سیاسی و در رأس آنها مجاهدین خلق از قبل تحلیل کردیم و از مجاهدین خلق خواستیم که خودشان را قربانی پیش‌قراول این پروژه خمینی و حواریونش نکنند»، و فضا را برای اجرای پروژه خمینی آماده ن سازند، و تحت عنوان عاشورا، صید دام خونین خمینی نگردند، ولی افسوس و هزار افسوس در جامعه‌ای که حتی پس از پروژه خونین و تار و مار کردن نیروهای سیاسی در تابستان ۶۷ توسط خمینی، ۸ ماه بعد از پایان تار و مار کردن نیروهای جنبش سیاسی در داخل کشور در ۱۴ خرداد ۶۸ بزرگ‌ترین تشییع جنازه تاریخ ایران از خمینی می کنند، چگونه می توان در سال ۶۰ تحلیل کرد که قیام مسلحانه (مجاهدین خلق) می تواند شرایط را برای تحول جامعه بر علیه خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مهیا سازد، و بستری برای انتقال قدرت از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به ما (یعنی مجاهدین خلق) بشود؟

یادمان باشد که مسعود رجوی پس از پرواز از ایران و ورود به فرانسه به همراه بنی صدر در فرودگاه دوگل به خبرنگار بی بی سی که از او

پرسید: «آیا شما مطمئن هستید که می توانید رژیم خمینی را سرنگون کنید؟» او گفت: «نه تنها اطمینان دارم بلکه یقین و ایمان دارم که حداکثر رژیم خمینی تا ۶ ماه دیگر سرنگون می گردد و مجاهدین خلق جایگزین آن می شود». ولی اکنون که ۴۳ سال است که از آن مصاحبه مسعود رجوی می گذرد، تنها سرنوشتی که برای مجاهدین خلق باقی مانده، تلاش برای تحریک قدرت‌های امپریالیستی جهت حمله نظامی به کشور ایران و آلترناتیو ساختن مجاهدین خلق در این رابطه می باشد. «با اعتباروا یا اولی الابصار»

باری، حاصل همه این حرف‌ها اینکه «خشونت و اعدام و شکنجه و زندان در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، یک نرم و یک عرف می باشد، ولی هرگز پاسخ خشونت، خشونت نیست». اولین نظریه پردازی که توانست موضوع «خشونت» در نظام‌های اقتدارگرا و توتالیتر، تبیین و تحلیل و تئوریزه بکند، هانا آرنست است، در این رابطه هانا آرنست یک اصطلاحی دارد به نام «عصر ظلمت» او معتقد است که «خودش در عصر ظلمت» زندگی کرده است (فراموش نکنیم که جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مدت ۴۵ سال است که مانند زمان هانا آرنست در عصر ظلمت ولایت مطلقه فقهاتی زندگی می کنند) از نظر هانا آرنست، «عصر ظلمت به معنای آن است که برای مردم و جامعه، دستیابی به قدرت سیاسی غیر ممکن می باشد، زیرا تنها یک گروه خاص بر مردم خدایی و ولایت سلطانی و ولایت فقهاتی می کنند.»

از نظر هانا آرنست «سیاست در جامعه همان چیزی است که ارسطو مطرح می کند، یعنی

سیاست عبارت است از هنر هم زیستی مردم در جامعه» همچنین از نظر او سیاست در جامعه یعنی «میزانی که شهروندان یک جامعه بتوانند به صورت آزاد و هم زیستی در تعیین سرنوشتشان حضور داشته باشند». همان موضوعی که جامعه ایران در عصر جدید «تنها در دوره ۲۸ ماهه دولت دکتر مصدق تجربه کرده‌اند» و غیر از آن از آغاز الی الان یا بر مردم ایران ولایت سلطانی حاکم بوده و یا ولایت فقهاتی، فرقی نمی‌کند عکس العمل ولایت آنها در جامعه ایران این بوده و این هست که شهروندان جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نمی‌توانند «به صورت آزاد در تعیین سرنوشت خودشان حضور داشته باشند» بنابراین از نظر هانا آرنه تا زمانی که «مردم یک جامعه نتوانند به صورت آزاد مشارکت در سرنوشت خودشان داشته باشند، عصر ظلمت (چه ولایت سلطانی باشد چه ولایت فقهاتی) بر جامعه حاکم می‌باشد.»

مع الوصف عصر ظلمت از نظر او زمانی بر مردم حاکم می‌شود که «نظام‌های توتالیتر چراغ‌های قلمروهای عمومی را خاموش کنند». از نظر او «وقتی که در جامعه چراغ‌های قلمرو عمومی توسط نظام توتالیتر خاموش بشود، و مردم نتوانند در عرصه مشارکت اجتماعی صداهای یکدیگر را بشنوند، و نتوانند چهره‌های هم دیگر را در عرصه عمومی ببینند»، خلاصه از نظر هانا آرنه، «رژیم‌های توتالیتر برای اینکه بتوانند نظام توتالیتر خود را حفظ کنند، عصر ظلمت در جامعه خود ایجاد می‌کنند، و برای ایجاد عصر ظلمت به لحاظ ذهنی چراغ آگاهی و خودآگاهی مردم را کور می‌کنند، و به لحاظ عینی راه مردم برای مشارکت در تعیین

سرنوشت خودشان سد می‌کنند، و توسط اختناق و خشونت و کشتار و اعدام و زندان و شکنجه و بگیر و ببند، کاری می‌کنند که مردم نتوانند در عرصه قلمرو عمومی صدای هم دیگر را به صورت آزادانه بشنوند و نتوانند در عرصه آزادی چهره واقعی هم دیگر را ببینند؛ به بیان دیگر از نظر او مهم‌ترین ویژگی عصر ظلمت که توسط نظام توتالیتر برای حفظ نظام خودشان ایجاد می‌کنند «آزادی بیان در جامعه را از بین می‌برند» شاید بهتر باشد که بگوییم، مهم‌ترین مشخصه عصر ظلمت نظام توتالیتر «به چالش کشیدن آزادی بیان است.»

از بعد از بستن درهای باز توسط حکومت توتالیتر «خشونت جهت حفظ عصر ظلمت به کار گرفته می‌شود». در خصوص رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از آنجایی که جامعه ایران در سال‌های ۵۸ و ۵۹ تا اندازه‌ای از «تنفس سیاسی محصول انقلاب ضد استبدادی ۵۷ برخوردار شدند» با عنایت به اینکه تنفس سیاسی (یا فضای باز سیاسی) از یک طرف محصول «عدم تشکیلات و سازماندهی خمینی و حواریونش بود و از طرف دیگر انقلاب ضد استبدادی ۵۷ توده‌ای و مردمی‌ترین انقلاب قرن بیستم که توسط آن جامعه ایران توانست استبداد ولایت سلطانی شاه را در هم بشکند، همین امور باعث گردید که برای مدت دو سال جامعه ایران فضای باز سیاسی داشته باشند. اما به موازات نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی، فضای باز سیاسی جامعه ایران به چالش کشیده شد که ۳۰ خرداد ۶۰ پایان دوره کامل فضای باز سیاسی در جامعه ایران بود؛ به عبارت دیگر خمینی و حواریونش از ۳۰ خرداد ۶۰ توانستند «عصر ظلمت در جامعه ایران برقرار کنند» و

توسط عصر ظلمت بود که خمینی خطاب به مجاهدین انقلاب اسلامی، که از او در باب قدرت‌اش پرسیدند، گفت: «قدرت ولی فقیه (خودش) قدرت خداست» و بر این اساس بود که خمینی و حواریون‌اش توانستند در عصر ظلمت نظام مطلقه فقهاتی (که در متمم قانون اساسی توسط خمینی به صورت قانون در آمد) بنیان‌گذاری نمایند.

آنچه «در پروسه استحاله فضای باز سیاسی دو ساله به فضای عصر ظلمت قابل توجه بود»، اینکه خمینی قبل از همه «آزادی بیان جامعه» را با این بیان به چالش کشید: «اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم، به‌طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم، و تمام مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم، و حزب‌های فاسد را ممنوع کرده بودیم، و آنها را به سزای اعمال خودشان رسانده بودیم، و چوب‌های دار در میدان‌های بزرگ بر پا کرده بودیم، و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد. اگر ما انقلابی بودیم اجازه نمی‌دادیم که اینها اظهار وجود بکنند، تمام احزاب را ممنوع اعلام می‌کردیم، یک حزب، حزب‌الله» (سخنرانی خمینی در ۲۶ مرداد ۵۸).

با نگاهی هر چند اجمالی به سخنان فوق خمینی می‌توانیم داوری کنیم که، سخنان فوق خمینی «بیانیه عصر ظلمت خمینی» می‌باشد که از همان آغاز انقلاب ۵۷ در چارچوب ولایت فقیه در نظرش بوده است، ولی از آنجایی که خمینی قدرت به عمل در آوردند این بیانیه را نداشت، از ۳۰ خرداد ۶۰

که قدرت انجام آن را پیدا کرد و فضا برای پیاده کردن این بیانیه توسط مجاهدین خلق فراهم گردید «عصر ظلمت» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مادیت پیدا کرد. مع الوصف، بدین ترتیب است که باید بگوییم «اصلاً و ابداً عصر ظلمت خمینی که از ۳۰ خرداد ۶۰ شروع گردید، موضوعی بالبداهه نبود که بر خمینی و حواریونش تحمیل شده باشد» در این بیانیه خمینی کاملاً واضح و روشن است که او «برای دستیابی به عصر ظلمت در جامعه ایران بیش از همه بر به چالش کشیدن آزادی بیان در جامعه ایران تکیه می‌کند». لازم به ذکر است که از نظر هانا آرنست، عصر ظلمت عصر «بی‌معنایی» است، چراکه «معنا برای جامعه بر اثر آگاهی یا خودآگاهی حاصل می‌شود، آن هم در بستر آزادی بیان و فضای باز سیاسی» بنابراین، «در غیبت آگاهی و خودآگاهی، معنا، معنایی ندارد.»

همچنین از مشخصات دیگری که هانا آرنست برای عصر ظلمت قائل است اینکه «در عصر ظلمت خود نظام توتالیتر، «بیشترین صداها» در عرصه عمومی ایجاد می‌کند (و تمام دستگاه‌های تبلیغاتی اعم از رادیو و تلویزیون، منابر، کتاب و نوشته‌ها، مطبوعات و ائمه جمعه و جماعت و غیره در اختیار نظام توتالیتر یا نظام مطلقه فقهاتی می‌باشند) زیرا در عصر ظلمت به خاطر استبداد و اختناق و سرکوب و اعدام و زندان و کشتار «صداها مردمی کمتر به گوش مردم در قلمرو عمومی یا جامعه می‌رسد». بر این مطلب بیافزاییم که از نظر هانا آرنست، «عصر ظلمت بیشتر در نظام‌های توتالیتر اتفاق می‌افتد، چراکه نظام توتالیتر یک نوع خاصی از نظام‌های استبدادی است و

با نظام دیکتاتوری متفاوت می‌باشد.»

برای مثال، رژیم شاه «نظام استبدادی» بوده است، اما نظام خمینی نظام توتالیتر است، زیرا «خمینی و خلف او در نظام سیاسی و مذهبی و اقتصادی و اجتماعی برای خود جایگاه مطلقه قائل می‌باشند» و بدین ترتیب است که خمینی و خلف او (خامنه‌ای) «تئوری ولایت مطلقه فقهاتی خودشان را، علاوه بر اینکه به صورت یک گفتمان در می‌آورند، در قانون اساسی کشور ایران آن را به صورت قانون در می‌آورند». مع‌هذا، از اینجا است که می‌توانیم بگوییم «توتالیتریسم یعنی تمامیت‌خواه.»

در نظام توتالیتریسم یا ولایت مطلقه فقیه «هیچ‌جایی برای حیات عمومی یا مردم اعم از خصوصی و عمومی قائل نیستند.»

در نظام توتالیتریسم یا ولایت مطلقه فقهاتی خمینی و خلفاش خامنه‌ای، «هیچ‌جایی اعم از خصوصی و عمومی مردم، از دست حاکمیت دور نیست» و بنابراین، اصلاً نظام توتالیتریسم ولایت مطلقه فقهاتی خمینی و خلفاش خامنه‌ای، «نه نظام اقتدارگرایی صرف است و نه نظام دیکتاتوری صرف»؛ به بیان دیگر نظام توتالیتریسم یا ولایت مطلقه فقیه، «با نظام اقتدارگرایی و دیکتاتوری متفاوت است» زیرا در نظام اقتدارگرایی و دیکتاتوری، «آزادی خصوصی مردم مورد چالش قرار نمی‌گیرد، تنها آزادی عمومی جامع به چالش کشیده می‌شود» اما برعکس در نظام توتالیتریسم یا ولایت مطلقه فقهاتی، «هم آزادی خصوصی و هم آزادی عمومی، افراد و جامعه به چالش کشیده می‌شوند». در توضیح این مسئله در مقایسه بین نظام پهلوی و نظام خمینی باید

بگوییم که «نظام شاه یک نظام دیکتاتوری بود، زیرا به آزادی خصوصی افراد کاری نداشت، او فقط به دنبال نابود کردن آزاده‌ای عمومی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بود»، اما در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «هم تمام آزادی‌های عمومی جامعه، و هم تمام آزادی خصوصی افراد را به چالش می‌کشد.»

باری، مهم‌ترین نهاد توتالیتریسم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «زندان‌های سیاسی به خصوص از بعد از ۳۰ خرداد الی الان می‌باشد» در طول ۴۳ سال گذشته، در زندان‌های سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «فرد زندانی سیاسی، در طول زندان بودنش، از جهان بریده می‌شود». همچنین «شخص زندانی از نظر حقوقی و روانی و اخلاق با بریدن از جهان نابود می‌شود». در سلول‌های انفرادی زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته «شخص زندانی به بیرون از جهان پرتاب می‌شود و گاهی در دهه ۶۰ حتی بیش از ۵ سال، زندانی‌های روی موضع در سلول‌های انفرادی نگاه می‌داشتند و حتی از ملاقات هم محروم می‌کردند، و فرد زندانی گاهی حتی از نور چراغ سلول هم محروم می‌کردند، در تنهایی مطلق و سکوت مطلق و تاریکی مطلق قرار می‌دادند». در سلول‌های انفرادی رژیم مطلقه فقهاتی «انسان کاملاً در وضعیت بی‌جهانی زندگی می‌کنند». در سلول‌های انفرادی رژیم مطلقه فقهاتی، «افرادی که بر اعتقاد خود مصر هستند، جهت بریدن از اعتقاد خود و تسلیم آنها شدن گاهی مدت ۵ سال در سلول‌های انفرادی نگه می‌داشتند. معنی این حرف این است که اینها مدت ۵ سال، نه تنها در عدم ارتباط با جهان زندگی

می‌کردند، بلکه در عرصه عدم ارتباط مطلق، تنها با خودشان زندگی می‌کنند» بنابراین اگر آنچنانکه هانا آرنهت می‌گوید، «مهم‌ترین نهاد توتالیتریسم رژیم‌های اقتدارگرا زندان سیاسی می‌باشد، در رژیم مطلق فقه‌ای هم مهم‌ترین نهاد توتالیتریسم این رژیم زندان سیاسی در طول ۴۵ سیال گذشته می‌باشد، اما از این مهم‌تر «قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ با فتوای خمینی است که معرف جوهر توتالیتریسم خمینی در تاریخ توتالیتریسم‌ها در جهان می‌باشد»؛ چرا در قتل و عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ «هزاران نفر در دادگاهی توسط هیئت مرگ محاکمه می‌شدند، که تنها قانونی که در برابر آن هزاران زندانی می‌گذاشتند، طناب‌های دار آماده به انتقام از آنها بود.»

در دادگاه‌های مرگ خمینی در تابستان ۶۷ «نه تنها در زمان تحمیل طناب دار، به صورت یک‌طرفه زندانیان را از جهان و خانواده بریدن، و نه تنها زندانیان سربردار از هر گونه حقوق انسانی و حقوق بشر و حتی قانون اساسی ولایت‌مدار خود رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم محروم کردند، حتی از قانون و حقوق حداقلی که در زندان‌های سیاسی خمینی وجود داشت، اینها از آن محروم شدند. جنایت در تابستان ۶۷ در زندان‌های سیاسی کشور ایران تا آنجا رسید که حتی حکم زندانیان محکوم گذشته خود رژیم در سال‌های قبل از ۶۷ باطل کردند، و آنها را در سالن طناب‌های دار بدون هیچ دادگاهی و اعلام محکومیتی سربردار کردند و اوج فاجعه تا آنجا رسید، که خمینی در تابستان ۶۷ حتی قبر زندانیان سربرداران اعلام نکردند، و امروز با اینکه سی و پنج

تابستان از تابستان ۶۷ می‌گذرد هزاران خانواده زندانیان سربرداران تابستان ۶۷، هنوز هیچ نشانی از قبر و محل دفن فرزندان‌شان ندارند و هنوز قبرستان خاوران که محل دفن بخشی از زندانیان سیاسی می‌باشد، توسط دیوار و دوربین‌ها و نیروهای امنیتی در محاصره قرار گرفته است.»

باری، در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «برعکس رژیم‌های گذشته توتالیتریسم (تنها یک نوع توتالیتریسم حکومت نیست) بلکه سه نوع توتالیتریسم وجود دارد:

الف - حاکمیت توتالیتر،

ب - جامعه توتالیتر،

ج - دین توتالیتر.

دین توتالیتر «همان فقه حوزه‌های فقه‌ای است که ۴۵ سال است که بر همه چیز فردی و جمعی مردم ایران مسلط است». در فقه حوزه فقه‌ای (آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری می‌گوید) «از گهواره تا گور برای انسان برنامه دارد.»

جامعه توتالیتر در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، جامعه‌ای است که هیچ نقطه از زندگی عمومی و خصوصی مردم ایران در ۴۵ سال گذشته از تعرض رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم مصون نیست» به بیان دیگر در ۴۵ سال گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، «کوچک‌ترین آزادی فردی و اجتماعی برای مردم ایران قائل نیستند، هم قلمرو خصوصی و هم قلمرو عمومی مردم ایران را به چالش کشیده‌اند». آنچه با فرموله و تئوریزه کردن زندان سیاسی

رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۵ سال گذشته می‌توان گفت اینکه:

اولاً اعدام و شکنجه و زندان و کشتار در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۵ سال گذشته یک نرم و یک عرف بوده است و بدون اعدام و شکنجه و کشتار و زندان، «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی برای یک روز هم نمی‌تواند به حیات خود ادامه بدهد» همچنین بدون اعدام و کشتار و زندان و شکنجه «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌تواند موجودیت خود را حتی برای یک روز تثبیت بکند». هم خمینی و هم خامنه‌ای در طول ۴۵ سال گذشته بر این باور بوده و هستند که «با آزادی بیان و دموکراسی و جامعه مدنی، امکان تکوین و استمرار حیات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی برای یک روز هم نیست». سرکوب هولناک جنبش سبز در تابستان ۸۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای فقط و فقط برای این بود که حزب پادگانی خامنه‌ای می‌دانستند که «با تکوین جامعه مدنی در کشور ایران، جایی برای رژیم مطلقه فقهاتی باقی نمی‌ماند.»

در همین رابطه است که جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی که از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ به مدت دو دهه به‌عنوان «گفتمان مسلط در جامعه ایران بودند»، اصل اساسی گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی «مخالفت با اقتدارگرایی است، که در چارچوب اصل مخالفت با اقتدارگرایی اصلاح‌طلبان حکومتی بر این باور بودند که آنها با نیروهایی که جمهوریت و حق مردم در تشکیل حکومت مخالفند، و استقلال قوای سه‌گانه حکومت قانون را زیر پا می‌گذارند و با نیروهای که حکومت متمرکز می‌خواهند، و

حق حکمرانی را به نهاد غیر منتخب و غیر پاسخ‌گو اعم از موروثی و نظامی می‌سپارند، مرزبندی دارند». پر روشن است که مخالفت خامنه‌ای با اصلاح‌طلبان حکومتی (از سید محمد خاتمی و حواریونش تا میر حسین موسوی و حواریونش) بر سر این اصل مخالفت با اقتدارگرایی است.»

لازم به ذکر است که «مخالفت با اقتدارگرایی اصلاح‌طلبان حکومتی در طول دو دهه گذشته، بر اثر مخالفت با رهبری خامنه‌ای است» به بیان دیگر «مخالفت با رهبری خامنه‌ای، باعث مخالفت با اقتدارگرایی شده است» و اگر نه «این اقتدارگرایی در زمان رهبری خمینی بسیار بیشتر بود، و همین اصلاح‌طلبان حکومتی از سید محمد خاتمی و حواریونش تا میر حسین موسوی و حواریونش همه از بازوهای اجرایی جنایت‌های خمینی در دهه ۶۰ بودند، ولی برای همه اینها عصر خمینی عصر طلایی بوده، و عصر خامنه‌ای باعث ایجاد این همه کجی‌ها در نظام مطلقه فقهاتی حاکم بشود.»

پر پیداست که این‌گونه تبیین و توجیه، «همه از ریشه قدرت‌طلبی جناح اصلاح‌طلبان حکومتی است»، زیرا اگر حزب پادگانی خامنه‌ای مانند خمینی برای اینها تره خورد می‌کرد، «این بده، هم مانند آن خوبه، خوب می‌شد». اگر اینها مانند حسینعلی منتظری، در زمان خود خمینی اعلام می‌کردند که «اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه، اصل شرک به خداوند است»، و یا اگر اینها حداقل در «دو صفحه گذشته خودشان در زمان خمینی را نقد می‌کردند»، آن وقت می‌شد باور کرد که تغییر کرده‌اند و مخالفتشان دکانداری نیست، تا بعد از ۸ سال

ریاست جمهوری بیایند به مردم بگویند که «ما تدارکاتچی بیش نبودیم» حداقل یک ماه قبل از پایان ۸ سال ریاست جمهوری‌شان هم نگفتند، گذاشتن مانند شیخ حسن روحانی که بعد از اینکه آسیاب‌ها از آب افتاد و دوران قدرت تمام شد، به مردم گفت «ما کاره‌ای نبودیم».

بدون تردید همین‌ها که گفتیم، «برای فهم خشونت خمینی کافی است تا دریابیم که فقط و فقط قصه پر غصه همیشگی همه انسان‌ها و انسانیت یعنی جریان قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ و اعدام هزاران نفر زندانی با دو خط فتوای خمینی کافی است که او را برای همیشه بشناسیم».

ثانیاً سی و پنج سال از کشتار قتل و عام زندانیان سیاسی می‌گذرد. آنچه در این رابطه مهم است اینکه هنوز بعد از ۳۵ سال «خانواده‌های سربداران از محل دفن عزیزشان خبر ندارند». البته دلیل این امر آن است که «حزب پادگانی خامنه‌ای تمامی اطلاعات مربوط به آن جنایت بزرگ در تاریکخانه اطلاعات امنیتی شده خود مخفی نگه داشته است». لهذا، در این رابطه است که ۳۵ سال از دوران رهبری خامنه‌ای می‌گذرد «حتی وزیر اطلاعات همه دولت‌های دوران رهبری‌اش (از رفسنجانی تا پزشکیان) خود خامنه‌ای تعیین کرده است و جلو نفوذ به خارج هرگونه اطلاعات گرفته است، آنچنانکه در دولت دوم محمود احمدی‌نژاد شاهد بودیم که «بر سر تعویض وزیر اطلاعات خامنه‌ای، علناً خامنه‌ای جلو این موضوع را گرفت، و وزیر اطلاعات برکناری احمدی‌نژاد را (که قبلاً توسط

خامنه‌ای نصب شده بود) به وزارت اطلاعات برگرداند، و اختلاف تا آنجا بالا رفت که محمود احمدی‌نژاد مدت یک هفته از دولت کناره‌گیری کرد و در خانه خود بیرون نیامد، تا اینکه خامنه‌ای او را تهدید کرد، که اگر بر نگردد، عدم صلاحیت او مانند بنی صدر در دستور مجلس قرار خواهد داد، از بعد از این تهدید بود که احمدی‌نژاد با حفظ وزیر اطلاعات خامنه‌ای بر سر کارش برگشت.»

ثالثاً از ۵ مرداد تا ۲۵ شهریور اعدام‌های تابستان ۶۷ ادامه داشت، که بر مبنای آنچه فوقاً مطرح کردیم، برعکس نظر اصلاح‌طلبان حکومتی (مصطفی تاجزاده) «موضوع قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، در پاسخ به صرف به حمله فروغ جاویدان سازمان مجاهدین خلق و شعار «امروز مهران و فردا تهران» آنها نبود، هر چند که این موضوع بستری برای انجام این جنایت بزرگ توسط خمینی و حواریونش فراهم کرد» اما آنچنانکه حسینعلی منتظری در فایل صوتی جلسه مورخ ۱۳۶۷/۰۵/۲۴ در برابر هیئت مرگ گفته است، «تصمیم اعدام دسته جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، از اوایل بعد از انقلاب ۵۷، تحت رهبری سید احمد خمینی که البته خود او هم وابسته به اکبر هاشمی رفسنجانی بود، گرفته شده بود، ولی حمله فروغ جاویدان مجاهدین خلق (در تابستان ۶۷) شرایط برای انجام آن فراهم کرد» علی‌هذا بدین ترتیب است که باید بگوییم، «قتل و عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ هرگز و هرگز رعد در آسمان بی ابر ایران نبوده است.» ●

پایان

ما چه می‌گوئیم؟

توازن قوا به نفع پائینی‌های جامعه تغییر نکند امکان تکوین دموکراسی اجتماعی وجود ندارد.

د - بین جامعه مدنی لیبرالی با جامعه مدنی جنبشی خودجوش و دینامیک دموکراتیک تفاوت وجود دارد.

ه - دموکراسی سه مؤلفه‌ای با قرائت سوسیالیستی یک واژه نیست بلکه یک پروسه انتخابی است.

و - دموکراسی با قرائت سوسیالیستی یک امر ایجابی است نه سلبی.

ز - جامعه مدنی با قرائت لیبرالیستی بر پایه حقوق فردی و قوانین از بالا شکل می‌گیرد اما در جامعه مدنی با قرائت سوسیالیستی شهروندمحور است نه فرد خصوصی، لذا به همین دلیل است که در جامعه مدنی با قرائت سوسیالیستی این شهروندان هستند که قوانین را تعیین می‌کنند، به بیان دیگر دموکراسی شهروند محور است، در صورتی که

ثامناً «دموکراسی با قرائت لیبرالیستی، محصول نهادهای اجتماعی است و بدون نهادهای اجتماعی ما نمی‌توانیم به دموکراسی دست پیدا کنیم»، برعکس آن در «دموکراسی با قرائت سوسیالیستی ما بدون فرهنگ دموکراتیک نمی‌توانیم به دموکراسی تکوین یافته از پایین توسط عضله نیرومند شوراها دموکراتیک دست پیدا کنیم» به بیان دیگر «بدون شرایط ذهنی و فرهنگ دموکراسی شرایط برای نهادینه شدن دموکراسی با قرائت سوسیالیستی تکوین پیدا نمی‌کند».

تاسعاً علت شکست در نهادینه کردن دموکراسی در جامعه ایران در زمان دولت مصدق خلأ فرهنگ دموکراتیک بود گرچه در زمان مصدق نهادهای اجتماعی دموکراتیک شکل گرفتند ولی به علت همین خلأ فرهنگی دموکراسی در آن زمان، دموکراسی نتوانست در جامعه ایران نهادینه بشود.

ما می‌گوییم «فرهنگ سیاسی با فرهنگ دموکراتیک متفاوت می‌باشد». همچنین ما می‌گوییم «شکست دموکراسی در ایران در ۱۵۰ سال گذشته مولود فقدان فرهنگ دموکراسی یا فرهنگ دموکراتیک بوده است».

عاشرا از نظر «تعریف دموکراسی با قرائت سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، عبارت است از برابرخواهی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی» بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که:

الف - انقلاب ۵۷ نشان داد که تنها با استبدادستیزی سلبی صرف در جامعه ایران دموکراسی متولد نمی‌شود.

ب - در دموکراسی با قرائت سوسیالیستی حرکت باید معطوف به قدرت گرفتن جامعه باشد.

ج - تکوین دموکراسی اجتماعی با جوهر سوسیالیستی در جامعه بزرگ ایران، تنها در گرو توازن قوا است و تا زمانی که

لیبرالیسم فرد خصوصی محور است.

بگیرد.

ز - در استراتژی آگاهی بخش اگرچه کار فرهنگی یکی از عرصه‌های است که کنش‌گران جنبش پیشگامان در راستای آگاهی‌بخشی اجتماعی بر آن تکیه می‌کنند اما هرگز نباید فراموش کنیم که در این صورت کار فرهنگی کنش‌گران جنبش پیشگامان معطوف به تغییر اجتماعی و تغییر ساختار سیاسی است.

ما می‌گوییم در چارچوب کار فرهنگی است که کنش‌گران در پیوند بین کار روشنگری و آگاهی‌بخشی، مبارزه برای آزادی از سلطه، استبداد و استثمار و استثمار خودشان را تعریف می‌کنند.

ح - از آنجایی که در تحلیل نهایی، «دموکراسی یک اندیشه است، نه یک روش»، به همین دلیل، «دموکراسی نیاز به آموزش دارد.»

ما می‌گوییم «برای تحقق دموکراسی سه مؤلفه‌ای، جامعه بزرگ ایران نیازمند به یک تحول فرهنگی دارد و بدون این تحول فرهنگی امکان تکوین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای از پایین در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد» بنابراین، برای دستیابی به تحول فرهنگی در جامعه بزرگ ایران در راستای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای:

اولاً باید بر آموزش دموکراسی در کادر استراتژی آگاهی‌بخش و گفتمان‌سازی تکیه بکنیم.

ثانیاً باید عنایت داشته باشیم که آموزش دموکراسی حتماً باید به صورت دموکراتیک و در بستر پراکسیس سیاسی اجتماعی صورت

نوزدهم - اگر ما در کشور ایران جامعه مدنی جنبشی فراگیر خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین نداشته باشیم، صدها حکومت هم بروند و بیایند نمی‌توانند دموکراسی سه مؤلفه‌ای تکوین یافته از پایین توسط شوراهای بیاورند. در این رابطه تجربه مصدق نشان داده است که «در جامعه ایران دولت دموکراسی نمی‌آورد، بلکه تنها جامعه مدنی قوی است که دموکراسی می‌آورد.»

بیستم - «جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، با جامعه سوسیالیستی صرف تفاوت دارد» زیرا «در جامعه سوسیالیستی پس از پایان جنگ طبقاتی تنها یک طبقه غالب می‌شود و قواعد خودش را قالب می‌نماید»، اما «در جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به جای طبقه و حزب و گروه خاصی، این همه جامعه است که بر همه حاکمیت می‌کنند و به نفع همه جامعه هم داوری می‌نمایند.»

بیست و یکم - در خصوص خودویژگی‌های جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، باید عنایت داشته باشیم که من‌های حاکمیت مستقیم و بی‌واسطه کل جامعه ایران (به جای حاکمیت طبقه مشخص یا حزب مشخص و نخبگان) و من‌های جنبشی بودن جوهر جامعه مدنی (آن هم به صورت دینامیک و فراگیر و همگانی و سراسری و خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین) و من‌های قراردادن آزادی‌های فردی در کنار آزادی‌های اجتماعی (و قربانی نشدن

هیچ‌کدام از این آزادی‌ها در پای آزادی‌های دیگر) و من‌های جایگزین شدن دموکراسی مستقیم و بی‌واسطه و مشارکتی بر پایه شوراهای دینامیک همگانی و فراگیر همه شهروندان (به‌جای دموکراسی صرف نمایندگی و نیابتی) از همه مهمتر اینکه «در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، تمامی افراد آن جامعه فارغ از جنسیت و مذهب و فرهنگ و قومیت و غیره دارای حقوق شهروندی برابر می‌باشند» به‌بیان دیگر «تمام افراد جامعه آزاد و دارای حقوق برابر می‌باشند.»

بیست دوم - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) «تلاشی است برای پیوند دو پایه دموکراسی سه مؤلفه‌ای و سوسیالیسم جامعه‌محور سه مؤلفه‌ای» به‌بیان دیگر «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تلاشی است، برای پیوند دو شعار استراتژیک آزادی و برابری.»

ما می‌گوییم در خصوص پیوند دو مؤلفه دموکراسی و سوسیالیسم در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «سوسیالیسم محصول و حاصل رادیکالیزه شدن دموکراسی است» به‌بیان دیگر «سوسیالیسم حاصل دمکراتیک شدن خود دموکراسی است.»

ما می‌گوییم «در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای هم دموکراسی و هم سوسیالیسم باید از پایین توسط جنبش‌ها و شوراهای خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر تکوین یافته حاصل بشوند، نه از بالا توسط طبقه مشخص یا حزب مشخص و یا نخبگان

جامعه.»

ما می‌گوییم در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «آنچنانکه دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی امکان‌پذیر نمی‌باشد، دموکراسی اقتصادی هم بدون دموکراسی سیاسی امکان‌پذیر نمی‌باشد.»

ما می‌گوییم در مقایسه سوسیال دموکراسی سه مؤلفه‌ای با لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری می‌توانیم داوری کنیم که «مهم‌ترین ضعف لیبرال دموکراسی در عرصه سیاسی و اقتصادی و اطلاعات در این است که لیبرال دموکراسی نمی‌تواند برابری در آزادی و برابری در عرصه اقتصاد و برابری در اطلاعات برای همه شهروندان ایجاد نماید.»

ما می‌گوییم پاسخ لیبرال دموکراسی به اینکه آیا آزادی برای همه شهروندان است؟ و آیا تولید و ثروت در جامعه برای همه شهروندان است؟ و آیا اطلاعات برای همه شهروندان جامعه است؟ منفی خواهد بود. ●

ادامه دارد

«استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

و ناتوانی این احزاب در بسیج توده‌ها در راستای مقابله با آن کودتا نشان داد که حتی احزاب ریشه‌دار تکوین یافته از بالا در دوران مصدق بر پایه تأخر بر حرکت اجتماعی هم در طول یک دهه در جامعه ایران نتوانستند توان بسیج جنبشی و مردمی در پائین جامعه پیدا کنند. یادآوری می‌کنیم که رژیم کودتائی پهلوی در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ پیوسته برای سترون کردن مبارزه سیاسی - اجتماعی در جامعه ایران علاوه بر اینکه هر گونه جنبش خودجوش تکوین یافته از پائین (حتی در حد جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ خمینی و حواریونش) با قدرت سرکوب می‌کرد، تمامی احزاب تکوین یافته از بالا از راست راست تا چپ چپ هم سرکوب می‌کرد؛ که برای

پر پیدا است که تنها به این بوده است که ما پیوسته و علی‌البدوام «معتقد به تقدم اصل حرکت بر سازمان‌یابی عمودی و افقی بوده‌ایم و هرگز به تقدم تشکیلات از بالا، جهت تکوین حرکت مؤخر بر آن اعتقادی نداشته‌ایم» و در پاسخ به این رویکرد آنهایی که می‌گویند «اول باید حزب از بالا توسط نخبگان تشکیل بشود و بعداً در ادامه آن باید مبارزه در پائین ادامه پیدا بکند، پیوسته جواب منفی داده‌ایم» که معنای دیگر این حرف آن است که «حتی آنهایی هم که به جای تکیه بر جنبش دینامیک پائینی معتقد به احزاب تکوین یافته توسط نخبگان از بالا هستند و حرکت نخبگان از بالا (آنچنانکه لنین هم مطرح می‌کرد) مقدم بر حرکت جنبش‌ها از پائین می‌دانند، باز باید عنایت داشته باشند که لازم است آنها هم ابتدا مبارزه مورد نظر خود را ایجاد بکنند و سپس اقدام به تشکیل حزب و احزاب از بالا بکنند»؛ که برای فهم این مهم می‌توانیم به رویکرد مصدق در فرایند پسا شهریور ۲۰ اشاره بکنیم که چگونه او قبل از تکوین احزاب و جبهه ملی توسط شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران مبارزه رهائی‌بخش و ضد استعماری در جامعه ایران را بوجود آورد و سپس در بستر اعتلای این مبارزه ضد استعماری و رهائی‌بخش در جامعه ایران بود که مصدق و حواریونش اقدام به ایجاد و تکوین احزاب و جبهه ملی از بالا کردند» و البته همین امر باعث گردید تا پروسه تکوین احزاب نخبگان از بالا در جامعه ایران برای اولین مرتبه صورت ریشه‌داری پیدا کند که البته با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲

فهم بیشتر این موضوع کافی است که عنایت داشته باشیم که محمدرضا شاه (آنچنانکه در سخنرانی اسفندماه ۵۴ خود اعلام کرد) حتی توان تحمل دو حزب دست‌ساز خودش یعنی حزب مردم و حزب ایران نوین هم نداشت و لذا با حذف دستوری این دو حزب اقدام به ایجاد حزب دست‌ساز جدید رستاخیز در چارچوب رویکرد تک حزبی کرد و از بعد از تأسیس آن حزب دست‌ساز رستاخیز خودش بود که او در سخنرانی رادیو تلویزیونی خود اعلام کرد «یا حزب رستاخیز و یا زندان و خروج از کشور.»

ضعف دیگر ما این بود که «ما (به خصوص در فرایند برونی اول حرکت یعنی سال‌های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰) به دلیل ناتمام شدن فرایند درونی (سال‌های ۵۵ و ۵۶ و ۵۷) توسط انقلاب ۵۷ نتوانستیم به تدوین کامل استراتژی و ایدئولوژی و برنامه و هدف‌هایمان به لحاظ نظری دست پیدا کنیم و نتوانستیم، سیستم آموزشی و پرورشی کاراً و قوی در درون تشکیلات در راستای پرورش کادرها و اعضا داشته باشیم.» در نتیجه همین امر باعث گردید که در فرایند برونی اول سازمان (سال‌های ۵۸ تا ۶۰) «ما نه تنها وقت و فرصت کافی برای سازماندهی و پرورش کادرها نمی‌گذاشتیم، بلکه برنامه‌های درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی ما هم معمولاً به صورت کلی بدون طرح جزئیات مطرح می‌شد که حاصل نهائی آن جز رشد رویکرد لیبرالیستی و فردی و یا صوفیانه و یوزیتویستی یا قشری‌گرایی چیز دیگری

نبود». یادمان باشد که «طرح یک ایده و یک آرزو هر قدر هم که درست باشد و هر قدر هم که ضروری تشخیص داده شود، بدون امکان عملی و تشکیلاتی و کادر و نیروی تشکیلاتی امری ذهنی و روشنفکرانه می‌باشد، یعنی پس از طرح یک ایده و برنامه در سازمان باید کادر و اعضا و برنامه تشکیلاتی بر پایه امکانات سازمانی باشد تا بتواند لباس واقعیت بر تن آن ایده یا شعار ترویجی و تبلیغی و تهییجی بپوشانند». لذا در این رابطه بود که گرچه در آن زمان ما ایده‌ها و طرح‌های ترویجی و تبلیغی و حتی تهییجی فراوانی در سازمان داشتیم که در صورت اجرا می‌توانست نتایج بسیار خوبی برای سازمان داشته باشد، ولی به علت عدم توانائی در مادیت بخشیدن آنها در پراکسیس سیاسی اجتماعی و تشکیلاتی این‌ها بی‌تأثیر بودند.

۱۳ - جنبش پیشگامان مستضعفین پس از ۴۶ سال حرکت درونی و برونی توسط پراکسیس سیاسی اجتماعی - تشکیلاتی دریافته است که در عرصه نقد و نظر تشکیلاتی و اجتماعی و شناخت علل ناکامی و شکست جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور به خصوص در طول بیش از چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقه‌حاکم، لازم است که نخست، «کنش‌گران جنبش پیشگامان از خود شروع بکنند» و لازم است که اکنون این سؤال محوری در برابر خود قرار بدهیم که آیا واقعاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از سال ۱۳۵۵ تا به امروز) بهترین

عملکرد تشکیلاتی و سیاسی و اجتماعی داشته است؟

پر واضح است که «پاسخ ما به این سؤال منفی خواهد بود» چراکه خود بحران تشکیلاتی این حرکت (در سال‌های ۵۹ و ۶۰) نشان دهنده آن بود که این حرکت آبستن تضادها و تناقض‌ها و بحران‌های بالقوه و بالفعلی اعم از استراتژیک و تئوریک می‌باشد که تا زمانی که نتوانیم به صورت زیرساخت نظری از این بحران‌ها در عرصه تئوریک و استراتژی برنامه و اهداف خود رهائی بدهیم، هرگز ذات نایافته از هستی بخش، نمی‌تواند برای جامعه ایران هستی بخش بشود.

۱۴ - عنایت داشته باشیم، در این شرایط «حرکت شریعتی هم گرفتار مشکلات کلیدی می‌باشد» چراکه از مشکلات کلیدی حرکت شریعتی در این شرایط و در جامعه امروز ایران یکی این است که «در عرصه گفتمان‌سازی جهت آگاهی‌گری و آگاهی‌بخشی و کسب هژمونی گفتمانی و نفوذ به اعماق جامعه بزرگ ایران و پیوند با جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و مستقل و تکوین یافته از پائین (جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و اردوگاه کار و زحمت پائینی‌های جامعه ایران) حرکت شریعتی نتوانسته است به صورت هماهنگ در عرصه رادیکال فرهنگی و رادیکال سیاسی و رادیکال اقتصادی حرکت داشته باشد». لذا همین ضعف باعث گردیده که «امروز حتی مدعیان رادیکال حرکت شریعتی نتوانند بدون تکیه

بر جوهر رادیکال اقتصادی و جوهر رادیکال سیاسی، تنها بر جوهر رادیکال فرهنگی شریعتی به صورت مجرد تکیه نکنند»؛ و یا اینکه به صورت انحرافی با مطرح کردن «مؤلفه کویری اندیشه‌های شریعتی، جدای از حرکت اجتماعی و سیاسی، جنبش روشنگری ارشاد شریعتی را به ورطه صوفیانه فردی بکشانند». همان انحرافی که شریعتی بیش از همه از آن وحشت داشت. چراکه حاصل نهائی این «رویکرد تک مؤلفه‌ای کویری صوفیانه باعث می‌گردد تا آنها در عرصه اقتصادی و سیاسی به لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی یا راست و سرمایه‌داری درغلطند.»

تنها از این طریق است که کنش‌گران جنبش روشنگری ارشاد شریعتی می‌توانند به این سؤال پاسخ بدهند که چرا حداقل در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نتوانسته از عرصه طبقه متوسط شهری گامی فراتر بنهند و نتوانسته‌اند با اعماق جامعه ایران و اردوگاه کار و زحمت ارتباط برقرار کنند و با زبان آنها صحبت نکنند؟ ●

ادامه دارد

«حقیقت دموکراسی»

۹۴

«حقیقت سوسیالیسم» و

«حقیقت جامعه مدنی»

قابل ذکر است که علت اصلی شکست نظام شورایی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ همین مرزبندی و ایجاد محدودیت‌ها برای گروه‌های مختلف جامعه روسیه و مطلق کردن جایگاه یک طبقه خاص در آن نظام بوده است.»

ح - در دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی شورایی هرگز نمی‌توانیم «حق قدرت ورزی برابر همه مردم یا حق رأی آزاد همه مردم تحت عنوان‌های مختلف طبقاتی و مذهبی و نژادی و غیره محدود بکنیم» به بیان دیگر در بستر دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی شورایی «تأمین حق قدرت ورزی و حق رأی آزاد و برابر و همگانی برای همه مردم بر پایه حقوق شهروندی برابر و علی السویه فراهم می‌گردد». شاید بهتر

ج - شوراهای فراگیر خودجوش و تکوین یافته از پایین به‌عنوان ابزار ساختاری برای همه مردم در عرصه دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی شورایی «صورت اجتماعی و همگانی و عمومی و فارغ از هر گونه مرزبندی دارند که به‌صورت سراسری از شورای محلات تا شوراهای استانی و کشور در بستر یک هیرارشی تکوین یافته از پایین مادیت پیدا می‌کنند.»

د - نظام شورایی خودجوش و دینامیک و تکوین یافته از پایین در دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی مستقیم و یا دموکراسی شورایی «نه تنها صورت موقت ندارند و دائمی می‌باشند و نه تنها صورت جزیره‌ای در میان دریای توده‌های مردم ندارند و مشمول همه مردم ایران می‌شوند بلکه مهمتر از همه اینکه این نظام دینامیک شورایی (نه نهاد مکانیک شورایی تزریق شده از بالا) مانند شجره‌ای باعث پیوند همه مردم برای حاکمیت همه مردم می‌شوند.»

ه - «نظام شورایی ساختاری دموکراسی مشارکتی و یا دموکراسی مستقیم به‌خاطر اینکه بر پایه تناسب آرا عمومی تصمیم‌گیری می‌شود دارای ساختار دموکراتیک می‌باشند.»

و - دموکراسی شورایی همان دموکراسی مشارکتی می‌باشد چرا که «ابزار ساختاری نظام شورایی در این نوع از دموکراسی چیزی جز بستری برای مشارکت همه مردم نمی‌باشد.»

ز - نظام شورایی به‌عنوان ابزار ساختاری در دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی مستقیم «هرگز نباید محدود به گروه یا طبقه خاصی از جامعه بشود و در تکوین آن محدودیت‌های طبقه‌ای یا گروهی ایجاد نکنند بلکه باید بر پایه حق و حقوق شهروندی برابر و علی السویه برای همه مردم فارغ از هر گونه مرزبندی انجام بگیرد.»

باشد که موضوع را این‌چنین مطرح کنیم که «در دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی مستقیم و یا دموکراسی شورایی تحت هیچ شرایطی حق شهروندی و یا حق دموکراتیک هیچ‌کس نباید از او سلب بشود» معنای دیگر این حرف آن است که «در دموکراسی شورایی یا دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی حق شهروندی و یا حق دموکراتیک به معنی نادیده گرفتن هر گونه مرزبندی بین گروه‌های اجتماعی در عرصه حق قدرت ورزی و حق رأی آزاد و برابر و همگانی می‌باشد.»

ط - در دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی شورایی «حق دموکراتیک و حق شهروندی برتر از منافع گروهی و طبقه‌ای و غیره می‌باشد» به بیان دیگر در چارچوب دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی و یا دموکراسی شورایی «حق دموکراتیک و یا حق شهروندی بر فراز دیگر حقوق گروه اجتماعی قرار می‌گیرند.»

ی - در دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی و یا دموکراسی شورایی «ابزار ساختاری شورایی یا نظام شورایی همه مردم تکوین یافته از پایین نه تنها یک نظام حکومتی با اعمال قدرت سیاسی برای همه مردم می‌باشد و نه تنها نظام شورایی به مثابه حاکمیت همه مردم توسط همه مردم و برای همه مردم است بلکه مهمتر از همه اینکه نظام ساختاری شورایی به عنوان ظرف و ابزار ساختاری برای تحقق دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی و یا حاکمیت همه مردم توسط همه مردم و برای همه مردم می‌باشد.»

ک - در دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی شورایی «نظام ساختاری شورایی فی نفسه و از قبل تعیین شده هژمونی

هیچ طبقه مشخص و گروه اجتماعی نمی‌باشد» بلکه تنها «بر پایه حق دموکراتیک رأی برابر در انتخابات شوراها است که شرایط برای هژمونی طبقه و گروه مشخص اجتماعی را فراهم می‌نماید» به عبارت دیگر در دموکراسی مشارکتی و مستقیم و شورایی «نظام ساختار شورایی به عنوان ظرفی جهت اعطای حق ویژه از پیش مشخص شده برای هیچ طبقه و قشر و گروه خاص اجتماعی نمی‌باشد بلکه تنها عرصه مادیت پیدا کردن حقوق دموکراتیک و شهروندی همه مردم است.» البته معنای دیگر این حرف آن است که در دموکراسی مشارکتی یا مستقیم و یا شورایی «حق قدرت ورزی برابر در راستای کسب مطالبات خود برای همه گروه‌های مختلف اجتماعی به صورت علی السویه فراهم می‌باشد.»

ل - دموکراسی مستقیم یا مشارکتی یا شورایی «به عنوان آلترناتیوی در برابر لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری (که بر ابزار ساختاری پارلمان طبقاتی استوار می‌باشد و امکانی در خدمت بازتولید طبقات استثمار کننده و استبدادگر و استحمار آفرین نو و کهنه هستند) می‌باشند.»

۱۰ - آنچه که باید در خصوص ضرورت و نیاز جامعه به دموکراسی مطرح کنیم اینکه:

اولاً از آنجایی که «انسان در فردیت زندگی نمی‌کند و انسان حیوانی اجتماعی می‌باشد و رابطه انسان با اجتماع یک رابطه دیالکتیکی است (نه یک رابطه یک طرفه مکانیکی) که در بستر پراکسیس اجتماعی تعریف می‌گردد» (یعنی انسان اجتماع می‌سازد و اجتماع انسان را)، لذا با عنایت به اینکه شرط در جامعه ماندن فرد انسان پذیرش حد و حدود و محدودیت نسبت به فردیت زندگی می‌باشد در نتیجه همین شرط

انسان در جامعه را نیازمند به تعریف رابطه فرد و اجتماع کرده است یعنی انسان‌ها را نیازمند به ساختار اجتماعی کرده است که بدون تردید یکی از این ساختارهای اجتماعی مدل دموکراسی می‌باشد که از ۲۵ قرن قبل این ساختار در دولت - شهرهای یونان برای اولین بار به‌عنوان یک‌روند (نه به‌عنوان یک محصول نهایی) مورد تجربه و آزمون بشر قرار گرفته است و از قرن هفدهم تا به امروز در مغرب‌زمین پا به‌پای تکوین و گسترش مناسبات سرمایه‌داری این ساختار اجتماعی رشد نظری و عینی کرده است و به‌لحاظ نظری و تئوریک در دو شکل:

الف - دموکراسی پارلمانی و یا دموکراسی نمایندگی و یا دموکراسی غیر مستقیم و یا لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری.

ب - دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی و یا دموکراسی شورایی، مادیت پیدا کرده است.

بی‌شک در میان تمامی ساختارهایی که در ۲۵ قرن گذشته در راستای تعریف رابطه بین فرد و اجتماع تاکنون توسط نظریه‌پردازان مطرح شده است (به‌قول چرچیل نخست‌وزیر اسبق انگلستان) «دموکراسی بهترین بد می‌باشد» که البته معنای دیگر این حرف آن است که «پرونده دموکراسی هنوز بسته نشده است چرا که دموکراسی به‌عنوان یک‌روند در حال رشد و تکامل نظری و عینی در جوامع مختلف بشری می‌باشد و به‌مرور زمان به‌صورت دینامیک توسط نظریه‌پردازان امر (نسبت به گذشته خود) در حال آسیب‌شناسی و آفت‌زدایی و بهتر شدن می‌باشد». علی‌ایحال بدین‌ترتیب است که به‌خصوص در طول ۳۵۰ سال گذشته شاخه‌ها و انواع مختلفی از دموکراسی مطرح شده‌است

که «دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی (یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی و قدرت اقتصادی) کامل‌ترین شکل آن می‌باشد» و دلیل این امر هم آن است که «دموکراسی سه مؤلفه‌ای (بر پایه اجتماعی کردن مؤلفه‌های قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی و قدرت اقتصادی) به‌دنبال تعیین رابطه بین فرد و اجتماع انسانی بدون مطلق کردن جایگاه فرد (آن‌چنانکه لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری از زمان جان لاک در قرن هفدهم به‌دنبال آن بوده است) و بدون مطلق کردن جایگاه اجتماع (آن‌چنانکه دورکیهم و کارل مارکس از قرن نوزدهم به‌دنبال آن بوده‌اند) می‌باشد.

ثانیاً آنچه در رابطه با خودویژگی دموکراسی سه مؤلفه‌ای (به‌عنوان رابطه بین فرد و اجتماع) می‌توان مطرح کرد اینکه «در دموکراسی سه مؤلفه‌ای اگرچه محدودیت‌هایی وجود دارد اما هرگز این محدودیت‌ها آزادی‌های فردی و آزادی‌های اجتماعی- انسانی را به چالش نمی‌کشد». مع الوصف از آنجایی که «لازمه رشد و تکامل فرد و اجتماع انسانی در تحلیل نهایی در گرو داشتن آزادی می‌باشد و بدون آزادی در نهایت امکان رشد و تکامل نه برای فرد و نه برای اجتماع وجود ندارد» همین امر باعث می‌گردد به‌خصوص در عصر حاضر «هیچ جامعه غیر دموکراتیکی قابل زیست برای انسان نباشد.»

ادامه دارد

به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

دستش رسید، باز مدت ۱۴ روز (یعنی از ۲۴ ذی‌القعدة تا هشتم ذی‌الحجه) در حرکت خود به‌طرف کوفه تأخیر کرده است، که خود این امر نشان دهنده آن می‌باشد، که امام حسین همچنان بر موضوع امنیت حرکت (در مسیر دو هزار کیلومتری بین مکه و کوفه) فکر می‌کرده و تمهیدات آن را فراهم می‌کرده است. یادمان باشد که امام حسین با آن کاروان عظیم خودش اگر می‌توانست بدون مانع از طرف دستگاه‌های سرکوبگر حکومت بنی‌امیه و یزید، مسیر دو هزار کیلومتری بین مکه تا کوفه با شتر و اسب عبور کند، حداقل ۲۰ روز طول می‌کشید که او بتواند به کوفه برسد. مع‌هذا، این همه نشان می‌دهد که «برعکس داوری صالحی نجف‌آبادی در شهید جاوید هرگز امام حسین در دوران چهار ماه پنج‌روز اقامت در مکه (بر پایه فرمول تعیین تکلیف توسط کسب قدرت

نباید فراموش کنیم که برعکس عبد الله بن زبیر (که به‌صورت مخفیانه از مسیر انحرافی از مدینه به مکه فرار کرد) «امام حسین به‌صورت علنی و راه مستقیم (از شبانگاه ۲۸ رجب تا سوم شعبان سال ۶۰ به‌مدت ۵ روز) به‌طرف مکه حرکت می‌کرد» و در همان زمان در پاسخ به آن‌هایی که به امام حسین پیشنهاد دادند که تو هم مانند عبدالله بن زبیر از بیراهه حرکت کن و از راه اصلی نروید او فرمود که: «لا والله لا افارقه حتی یقضی الله و ما هو قا - نه به خدا از جاده اصلی دور نشوم تا خدا آنچه خواهد حکم کند». لذا امام حسین در آن زمان (که بار سفر کاروان خود به‌سوی مکه بست و تمام خاندان بنی‌هاشم به‌جز محمد بن حنفیه از مدینه خارج شدند) با اینکه می‌دانست که دستگاه سرکوبگر بنی‌امیه مانع حرکت‌اش به‌طرف مکه می‌شوند و او را تعقیب می‌کنند، به قیس بن سعد بن عباده گفت: «تو با دوپست مرد مسلح از پشت کاروان ما بیا تا اگر دستگاه‌های سرکوبگر بنی‌امیه نیرویی برای دستگیری ما فرستادند ما بتوانیم آنها را از دو جهت مورد محاصره قرار بدهیم.»

باز در همین رابطه بود که امام حسین در زمان خروج از مدینه به مکه در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری همان آیه‌ای از قرآن با صدای بلند قرائت کرد که موسی در وقت ترک مصر خواند (یعنی آیه ۲۸ سوره قصص: «رَبِّ نَجْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» - پروردگارا مرا از قوم ظالمین و ستمگر برهان)) و به‌هنگام ورود به مکه (پس از ۵ روز راه پیمایی بین مدینه و مکه در سوم شعبان سال ۶۰ هجری) او با صدای بلند آیه ۲۱ سوره قصص خواند، «...وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ...» - امیدوارم خداوند هدایت‌م کند.»

علی‌هذا، قطعاً امام حسین از بعد از اینکه نامه مسلم بن عقیل در ۲۴ ذی‌القعدة سال ۶۰ هجری جهت حرکت فوری به کوفه به

نظامی، آن چنانکه صالحی نجف‌آبادی می‌گوید) بر استراتژی رفتن به کوفه برای کسب حکومت و سرنگونی حاکمیت بنی‌امیه و کسب قدرت نظامی تکیه نداشته‌است» چرا که حتی «با کمترین اطلاع سیاسی - نظامی - اجتماعی، امام حسین نمی‌توانست کمترین احتمال حتی نسبت به ایجاد تغییر در توازن قوا و پیروزی با نیروهای بنی‌امیه و یزید حداکثر در شهر کوفه بدهد، تا چه رسد به تغییر توازن قوا در امپراطوری عظیم بنی‌امیه که در طول ۲۰ ساله دوران حکومت استبدادی معاویه در چارچوب حکومت بنی‌امیه نهادینه سیاسی و نظامی و اجتماعی و فرهنگی شده‌بودند.»

به همین دلیل بود که «امام حسین در زمان حرکت به‌طرف کوفه در مسیر مکه به کوفه قبل از محاصره آنها توسط سپاه حر بن یزید ریاحی در منزل برود، وقتی که توسط دو مرد قبیلہ اسدی خبر شهادت مسلم بن عقیل و استقرار حاکمیت عبیدالله زیاد شنید و می‌دانست که در کوفه کودتا شده است و همه‌چیز بر علیه او می‌باشد، باز هم حرکت‌اش را به‌سمت کوفه ادامه‌داد و هرگز حاضر به بازگشت به مدینه و مکه و یا یمن و غیره نشد» و همچنین در همین رابطه بود که امام حسین «در منزل زباله وقتی که آخرین نامه مسلم بن عقیل قبل از شهادت‌اش توسط پیک به امام حسین رسید، و در آن مسلم بن عقیل جریان گرفتاری خودش و سرانجام کار او را برای امام حسین توضیح داده‌بود و از امام حسین خواسته‌بود که به کوفه نیاید، و البته این همه قبل از محاصره سپاه امام حسین توسط سپاه حر بن یزید ریاحی بود، باز هم امام حسین حرکت‌اش به‌سمت کوفه ادامه‌داد و این درست در شرایطی بود که دیگر امام حسین حداقل امیدی برای حمایت از او در کوفه وجود نداشت، و امام حسین می‌توانست به‌راحتی مسیر حرکت

کاروان خودش را به‌سمت یمن یا مدینه و مکه و غیره تغییر بدهد ولی هرگز اقدام به این کار نکرد، و باز مسیر حرکت‌اش به‌سمت کوفه ادامه‌داد.»

صالحی نجف‌آبادی (در کتاب شهید جاوید) در پاسخ به این سؤال فربه بر این باور است که «امام حسین بعد از شنیدن خبر کودتا در کوفه توسط عبیدالله زیاد و شهادت مسلم بن عقیل، تغییر وظیفه داد» چراکه صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید معتقد است که «امام حسین در مکه به‌علت دعوت کوفیان و پتانسیل قدرت نظامی و اجتماعی که پیدا کرد برای خود وظیفه کسب قدرت سیاسی و نظامی و دستیابی به حکومت و سرنگون کردن حکومت بنی‌امیه و یزید تعریف کرده بود، اما از زمانی که امام حسین خبر شهادت مسلم بن عقیل و کودتای در کوفه توسط عبیدالله زیاد شنید، او دیگر وظیفه خودش را بر پایه نیروی نظامی و حمایت کوفیان تعریف نکرد، بلکه برعکس وظیفه خودش در آن مرحله بر پایه مسئولیت خودش آن هم به‌صورت فردی و شخصی تعریف کرد» به‌بیان‌دیگر، از نظر صالحی نجف‌آبادی، امام حسین از بعد از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل «در چارچوب مسئولیت فردی و شخصی خودش بوده است که کاروان‌اش را به‌طرف قتلگاه عاشورا و یا به‌طرف کوفه در اختیار عبیدالله زیاد برده‌است.»

پر پیداست که «این بزرگ‌ترین پارادوکس و تناقض در اندیشه و کتاب شهید جاوید صالحی نجف‌آبادی می‌باشد، چراکه او نه‌تنها بین مسئولیت فردی و مسئولیت اجتماعی امام حسین دیوار چین ایجاد می‌کند، بلکه حتی بین مسئولیت و وظیفه و تکلیف امام حسین هم دیوار چین ایجاد می‌نماید.» مع‌الوصف، از اینجا است که صالحی نجف‌آبادی در

کتاب شهید جاوید بر این باور است که «از منزل ذوحسم که کاروان امام حسین در محاصره سپاه حر بن یزید ریاحی قرار می‌گیرند، و حر بن یزید به امام حسین می‌گوید: «ما مأموریم که شما را به کوفه جلب کنیم و تحویل امیر عبیدالله زیاد، بدهیم» (ارشاد مفید ص ۱۰۵ و ۲۰۶) مسئولیت امام حسین، از مسئولیت اجتماعی خارج می‌شود و بدل به مسئولیت دفاع خالص از خودش برای نرفتن به کوفه می‌گردد.

پر واضح است که این داوری صالحی نجف‌آبادی، داوری بسیار غلطی می‌باشد. زیرا «اما م حسین از بعد از منزل ذوحسم و محاصره کاروان‌اش توسط سپاه حر بن یزید ریاحی، به این واقعیت پی برد که دیگر امکان رفتن به کوفه برای او وجود ندارد و لذا مجبور می‌شود که استراتژی خود را از مسیر دیگری مثل مسیر یمن و مدینه و مکه دنبال نماید» نه آن چنانکه صالحی نجف‌آبادی می‌گوید: «امام حسین از بعد از منزل ذوحسم برای جلوگیری از جلب او و تسلیم نشدن‌اش در برابر عبیدالله زیاد تغییر استراتژی داده است.»

یادمان باشد که «سپاه امام حسین در مسیر حرکت از مکه به کوفه مانند سپاه حر بن یزید ریاحی کاملاً مسلح بوده است، بنابراین اصلاً امکان جلب امام حسین و تحویل امام حسین به عبیدالله زیاد (توسط سپاه حر بن یزید و یا سپاه عمر بن سعد) وجود نداشته‌است، و خود جنگ روز عاشورای سال ۶۱ در کربلا نشان داد که امام حسین به‌صورت کامل سپاه خود را از قبل جهت دفاع نظامی آماده کرده بود». نباید فراموش کنیم که در مسیر حرکت سپاه امام حسین از مکه به کوفه به‌علت شنیدن خبر کودتا (در کوفه و کشته شدن نماینده امام حسین و هانی بن عروه توسط عبیدالله

بن زیاد) سپاه امام حسین به‌لحاظ کمی تصفیه و ضعیف شد، چراکه بسیاری از نیروهایی که از مکه به‌خاطر کسب منافع خود به سپاه امام حسین جذب شده‌بودند، پس از شنیدن خبر کودتای عبیدالله زیاد در کوفه، سپاه حسین را ترک کردند و رفتند.

اضافه کنیم که «دستگاه سرکوب‌گر بنی‌امیه و یزید به‌خوبی از ۱۵ رجب سال ۶۰ و فرایند بعد از مرگ معاویه می‌دانستند که حسین مرد صلح و سازش و بیعت و تسلیم شدن در برابر یزید و حکومت بنی‌امیه نیست» که البته این موضوع به وضوح در نامه یزید به ابن عباس (که در زمان اقامت امام حسین در مکه) نوشته‌بود آشکار است». مع‌هذا، این غلط است که صالحی نجف‌آبادی در ص ۲۲۸ کتاب شهید جاوید می‌گوید: «برنامه سوم حسین بن علی (ع) که به مقتضای مصلحت وقت تنظیم فرمود این بود که آنچه ممکن است کوشش کند که با این وضع به کوفه نرود و از اینجا اقدامات امام به‌صورت دفاع خالص در آمد و دیگر فکر تشکیل حکومت در بین نبود. برنامه سوم درست به عکس برنامه مرحله دوم است زیرا امام در مرحله دوم همه نیروی خود را به کار برد که هر چه زودتر به کوفه برسد ولی در این مرحله تصمیم دارد همه نیروی خود را به کار برد که به کوفه نرود.» ●

ادامه دارد

«سوره شوری» تبیین مبانی

«عدالت‌محور» و «شوری‌محور» اسلام قرآنی

در پستر جنبش رهایی‌بخش پیامبر اسلام

بر پایه «وحی نبوی»

«وَأْمَرْتُ لَأَعَدِلَ بَيْنَكُمُ»، «وَأْمَرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

می‌شود، به‌گونه‌ای که انگار برای نخستین‌بار است که می‌شنویم و گوش می‌دهیم، ح، م، ع، س و ق» (م. آ - ج ۳۴ - ص ۱۸۸).

«كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - این چنین خدای عزیز حکیم به‌سوی تو و انبیاء قبل از تو وحی می‌فرستاد». در این آیه که در سرآغاز این سوره قرار دارد، «قرآن مقوله فریه کلامی وحی (آن هم در شکل وحی نبوی پیامبران الهی) را مطرح می‌کند» که البته تا آخر آیات این سوره در مقاطع حساس سوره، موضوع کلامی وحی نبوی پیامبران الهی را مطرح کرده است و با آن اصل نبوت پیامبر اسلام را تبیین کرده است، بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم در تفسیر این سوره داوری کنیم که «موضوع وحی نبوی در این سوره به‌لحاظ کلامی (نسبت به دیگر موارد کلامی مطرح شده در این سوره) از جایگاه محوری کلامی برخوردار می‌باشد.»

باری، از موضوع شان نزول این سوره و موضوع تعیین نام این سوره توسط پیامبر اسلام که بگذریم در تفسیر این سوره «به پنج حرف، از حروف مقطعه سر آغاز این سوره (حم عسق) می‌رسیم که در این خصوص آن چنانکه در سلسله تفاسیر گذشته قرآن در نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، جنبشی و سیاسی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم، مراد از طرح این حروف (که همان حروف الفباء عادی زبان عربی می‌باشند) در سر آغاز بعضی از سور قرآن به‌خاطر تکیه و تأکید رسانی به مخاطب قرآن است تا به ما این توجه و آگاهی را بدهد که این قرآن با این عظمت جایگاه تاریخی و اجتماعی و اعتقادی که دارد از همین الفباء عادی زبان عربی شکل گرفته است و چیزی ورای آن نیست.»

البته برای فهم این موضوع و اهمیت آن تنها کافی است که بدانیم، که برای صدها سال بر سر جایگاه کلام قرآن در چارچوب این سؤال که آیا متن قرآن قدیم است یا حادث، دسته‌های مسلمانان همدیگر را می‌کشتند و فتوای کفر و ارتداد صادر می‌کردند و حاکمیت غاصب بنی عباس توسط همین جنگ‌های زرگری و حیدر نعمتی توانستند بیش از پانصد سال بر کرده مسلمانان مظلوم سوار بشوند و از آنها سواری بگیرند. مع‌الصف، در خصوص تفسیر حروف مقطعه آغازین بعضی از سوره‌های قرآن که در آغاز سوره شوری پنج حرف آن (حم عسق) آمده است باید به تفسیر معلم کبیرمان شریعتی در این باره قناعت کنیم که می‌گوید:

«شگفتا، قرآن خود همین را می‌گوید، دقیقاً با همین حرف آغاز

یادمان باشد که جاهلیت حاکم بر شهر مکه در دوران مکی در مبارزه با حرکت رهائی‌بخش پیامبر اسلام، اگرچه سه اصل کلامی محوری قرآن یعنی توحید و نبوت و معاد را به چالش می‌کشیدند، ولی در مقایسه بین آنها اصل کلامی نبوت قرآن را بیشتر از دو اصل توحید و نبوت به چالش می‌کشیدند و دلیل این امر هم آن بود که آنها با به چالش کشیدن اصل نبوت مورد ادعای قرآن، می‌خواستند شخصیت کاریزماتیک پیامبر اسلام که محور اصلی جنبش رهائی‌بخش مسلمانان در آن شرایط بود به چالش بکشند و آن را نفی کنند و قبل از ترور فیزیکی پیامبر اسلام توسط نفی نبوت قرآن به ترور شخصیتی پیامبر اسلام دست پیدا کنند. علی‌هذا، از اینجا است که در این سوره «بر پایه محور کلامی وحی نبوی، قرآن به دنبال تائید کلامی نبوت پیامبر اسلام در ادامه سلسله انبیاء الهی می‌باشد» بنابراین «کلمه کذلک در سر آغاز این آیه اشاره به اصل وحی نبوی تمامی انبیاء الهی می‌باشد که آبشخور نبوت پیامبر اسلام نیز می‌باشد»؛ و نبوت پیامبر اسلام توسط همین وحی نبوی در ادامه تسلسل وحی نبوی پیامبران الهی (البته در یک مسیر رو به جلو و تکاملی) قابل تعریف و تبیین می‌باشد و مشروعیت کلامی پیدا می‌کند.

تا آنجا که می‌توانیم داوری کنیم که «نبوت پیامبر اسلام بدون وحی نبوی (در ادامه تکاملی وحی نبوی پیامبران الهی) امری فاقد موضوع می‌شود» لذا از اینجا است که در این آیه در توصیف وحی نبوی پیامبر اسلام، با ذکر «إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» بر پیوند بین وحی نبوی پیامبر اسلام (که همان قرآن در حال تکوین می‌باشد) با وحی نبوی پیامبران ماقبل پیامبر اسلام به‌عنوان یک امر تسلسلی واحد و رو به تکامل تکیه و تأکید می‌نماید. البته در انتهای این آیه، در پیوند وحی عام نبوی پیامبران الهی با خداوند، دو

نام خداوند را مورد تأکید قرار می‌دهد که این دو نام خداوند در انتهای این آیه عبارتند از: عزیز و حکیم.

البته طرح این دو اسامی خداوند، در آیه بعدی توسط سه اسامی دیگر خداوند: «له ما فی السموات و ما فی الارض»، «علی» و «عظیم»، کامل می‌گردد تا توسط این پنج اسامی خداوند «منشأ خداوندی تکوین وحی نبوی پیامبر اسلام و پیامبران ماقبل او را از همه جهت آب بندی کامل و همه جانبه بکند تا مخالفین جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام دیگر نتوانند منشأ وحی نبوی پیامبر اسلام را به‌غیر خداوند نسبت بدهند» و با نسبت دادن منشأ وحی نبوی پیامبر اسلام به منابع دیگری غیر از خداوند («العزیز، الحکیم، العلی، العظیمی که مالک السموات و الارض» می‌باشد) مشروعیت وحی نبوی و نبوت و شخصیت نبوی پیامبر اسلام را به چالش بکشند.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» - خدایی که آنچه در آسمان‌ها و در زمین است مخلوق او است و او علی و عظیم است» (سوره شوری - آیه ۴) در تفسیر آیه ۴ سوره شوری، آن چنانکه فوقاً در ضمن تفسیر آیه ۳ سوره شوری مطرح کردیم، این آیه تکمیل کننده آیه ۳ در خصوص طرح سه اسم دیگر خداوند می‌باشد که این سه اسم خداوند در این آیه عبارتند از:

۱ - «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»

۲ - «علی»

۳ - «عظیم» که با توجه به دو اسم دیگر خداوند در آیه ۳ سوره شوری مطرح شده است، بنابراین، جمع اسامی مطرح شده خداوند در دو آیه ۳ و ۴ سوره شوری پنج اسم می‌شود که عبارتند از: «عزیز، حکیم، علی، عظیم و مالک» یا همان «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» بیافزاییم که قرآن در این دو آیه در راستای تعریف و تبیین و تائید آبشخور

الهی وحی نبوی پیامبر اسلام:

اولاً وحی نبوی پیامبر اسلام را امری بالبداهه نمی‌داند بلکه با بیان «إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» وحی نبوی پیامبر اسلام در ادامه حرکت انبیاء الهی گذشته می‌داند.

ثانیاً به صورت مشخص اعلام می‌کند که این قرآن و وحی نبوی پیامبر اسلام از طرف خداوند می‌باشد؛ و در خصوص خداوند، در دو آیه ۳ و ۴ پنج اسم برای خداوند مطرح می‌نماید.

حال سؤالی که در اینجا و در این رابطه قابل طرح است اینکه «چرا در دو آیه ۳ و ۴ سوره شوری، قرآن در خصوص تعریف جایگاه خداوند، نسبت به صدور وحی نبوی پیامبر اسلام (و پیامبران الهی قبل از پیامبر اسلام) به جای یک اسم خداوند بر پنج اسم از خداوند تأکید می‌ورزد؟»

آنچه در این رابطه برای ما قابل فهم است، اینکه لازم است که عنایت داشته باشیم که در دورانی که جاهلیت و بت پرستی بر مکه و عربستان حاکم بود و در فرایند ۱۳ ساله مکی حرکت پیامبر اسلام، در نظام جاهلیت حاکم بر عربستان و شهر مکه، «بت پرستی به عنوان یک نظام اعتقادی جهت مشروعیت بخشیدن به نظام طبقاتی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه بوده است» به بیان دیگر «بت پرستی به معنای پرستش چند مجسمه به عنوان بت توسط مردم آن هم به صورت پرستش فردی و مکانیکی و جدای از نظام طبقاتی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه نبوده است، بلکه برعکس (آن چنانکه فوقاً هم مطرح کردیم) بت پرستی به معنای انعکاس نظام اجتماعی - طبقاتی - اقتصادی - سیاسی از زمین بر آسمان‌ها بوده است»؛ که مطابق آن «خداوندان قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در زمین برای مشروعیت بخشیدن به قدرت ظالمانه خودشان در

زمین (مانند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ گذشته) این شرک اجتماعی را به آسمان‌ها می‌پردند و در آسمان آن شرک اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی زمینی را بدل به شرک عقیدتی و جنگ بین خدایان دست‌ساز خود در آسمان‌ها می‌کردند و از بعد از آن توسط بت‌های مختلف دست‌ساز زمینی خود با نام آن خدایان دست‌ساز آسمانی بر روی زمین جهت کسب مشروعیت در مردم و جهت به تسلیم واداشتن توده‌های نگون‌بخت مردم به استثمار و به استحمار و به استبداد کشیده، آن جنگ ساختگی بین خدایان آسمانی به بت‌های دست‌ساز زمینی خود (که با نام همان خدایان ساختگی آسمانی خود ساخته نام‌گذاری شده بود) منتقل می‌کردند و توده‌های مردم را وادار می‌کردند که در پای این بت‌های با نام‌های متعدد به پرستش بپردازند که خود به خود معنای دیگر این پرستش توده‌های مردم تأیید و مشروعیت بخشیدن به نظام طبقاتی و سیاسی و اجتماعی موجود بود؛ که معنای دیگر آن این بود که «همین توده‌ها با پرستش این بت‌ها نظام طبقاتی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ظالمانه حاکم بر خودشان را به جای اینکه محصول حاکمیت قدرت‌های زمینی بدانند، دست‌ساز همان خدایان ساختگی آسمانی تعریف می‌کردند که این بت‌ها به عنوان نمایندگان آن خدایان در زمین می‌دانستند، لذا هرگز اعتراضی به خدایان زمینی صاحب قدرت و ثروت و اطلاعات زمینی نمی‌کردند، چراکه اعتراض به صاحبان قدرت در زمین حاکم بر خود، اعتراض به خدایان آسمانی و اعتراض به این بت‌ها می‌دانستند.» ●

ادامه دارد

«فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه»

برای

«فهم و شناخت تطبیقی قرآن»

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مبارز

می‌خور که صد گناه زاغیاری در حجاب

بیاله‌ای بدهش گو دماغ را تر کن

بهتر زطاعتی که بروی و ریا کنند

در بین خرقه هزار آلودگی هست

در میخانه بیستند خدایا مپسند

خوشا وقت قبای می‌فروشان

که در خانه تزویر و ریا بگشایند

می‌صوفی افکن کجا می‌فروشند

چو طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست

که در تابم از دست زهد ریایی

نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند

زخانقاه به میخانه می‌رود حافظ

تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم

مگر زمستی زهد ریا بهوش آمد

دسته چهارم که امام‌علی در خطبه ۳۲

خدا را محتسب ما را بفریاد دف و نی بخش

نهج‌البلاغه در خصوص کالبد شکافی

که ساز شرع ازین افسانه بی‌قانون نخواهد شد

جامعه‌شناسانه زمان خودش مطرح

می‌کند «گروهی از جامعه هستند که

گر ز مسجد بخرابات شدم خرده مگیر

به‌دلیل ضعف و ناتوانی از کسب قدرت

مجلس و عظم درازست و زمان خواهد شد

گوشه‌نشینی اختیار می‌کنند و خود را

به نام قناعت فریب می‌دهند و خود را

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد

به لباس زاهدان و صوفیان در می‌آورند

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

در حالی که در خلوت هیچ‌یک از

کارهای آنها از تقوا و پارسایی نشانی

حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید

دیده نمی‌شود» به‌بیان‌دیگر دسته

از شافعی می‌رسید امثال این مسائل

چهارم از نظر امام‌علی «کسانی هستند

که به‌علت عجز خویش از دست یافتن

میوس جز لب ساقی و جام می‌حافظ

به قدرت درمانده‌اند و به‌علت بیچارگی

که دست زهد فروش آن خطاست بوسیدن

خویش به بیچارگی خو کرده و به

ضعف و فقر و ذلت زندگی خویش تن در داده‌اند و به نام قناعت خود را آرایش می‌دهند و با جامه پارسایی خود را زینت می‌بخشند در حالی که نه در خانه، نه در بیرون، نه در دل، نه در زندگی مرد این کارها نیستند.»

و بالاخره آخرین گروه آن‌هایی هستند که «نقیه آنان را به کنج سکوت و خاموشی کشانده و خواری آنان را گوشه‌گیر کرده لذا نصیب آنها از دنیا آب تلخ و شور زندگی است. دهانشان از شکایت بسته شده‌است و در راه ارشاد و هدایت مردم مغلوب شده‌اند.»

لذا در این رابطه است که امام در پایان خطبه ۳۲ نهج‌البلاغه از مردم و مخاطبین خود می‌خواهد که پیش از آنکه آیندگان از آنها پند بگیرند آن‌ها از حال گذشتگان خود پند بگیرند.

سوم - یکی دیگر از راه‌های فهم و شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه و امام‌علی «فهم جوهر جایگاه عدالت (در مؤلفه‌های مختلف عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی، عدالت حقوقی و قضائی و عدالت اخلاقی و غیره) به‌عنوان امر انسانی و فرا دینی در دیسکورس و ادبیات و منظومه معرفتی امام‌علی می‌باشد». بی‌شک از مهم‌ترین مسائلی که امام‌علی به کرات در نهج‌البلاغه از آن سخن گفته‌است «موضوع عدالت در مؤلفه مختلف آن (اعم از عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت فضایی، عدالت فردی یا عدالت اخلاقی و غیره) می‌باشد که امام‌علی به‌عنوان یک امر انسانی و فرا دینی در نهج‌البلاغه مطرح کرده است» اضافه کنیم که آن چنانکه در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین ایران (به‌عنوان ارگان عقیدتی و جنبشی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم «در تبیین و

آرایش جوهر حرکت پیامبر اسلام و امام‌علی و امام‌حسین (به‌عنوان سلسله جنبان جنبش‌های اجتماعی شکل گرفته در چارچوب قرآن یا وحی نبوی) می‌توانیم جنبش پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال حیات نبوی خود (۱۳ سال فرایند مکی و ۱۰ سال فرایند مدنی) تحت عنوان جنبش رهائی‌بخش تعریف نماییم» و «جنبش امام‌علی به‌خصوص در طول ۵ سال خلافت‌اش را به‌عنوان جنبش عدالت‌خواهانه تعریف بکنیم» و «جنبش امام‌حسین به‌خصوص در طول ۵ ماه دوازده روز حرکت عاشورایی (از ۲۸ رجب سال ۶۰ که امام‌حسین از مدینه به مکه هجرت کرد تا دهم محرم سال ۶۱ هجری که امام‌حسین و اصحابش به شهادت رسیدند) به‌عنوان جنبش حق‌طلبانه مطرح نماییم.»

در خصوص این نام‌گذاری و آرایش سه مؤلفه جنبش رهائی‌بخش و جنبش عدالت‌خواهانه و جنبش حق‌طلبانه باید عنایت داشته باشیم که «تقسیم‌بندی سه مؤلفه‌ای فوق هرگز به‌معنای آن نیست که هر کدام از این سه مؤلفه فاقد جوهر دو مؤلفه دیگر می‌باشند» به‌بیان دیگر معنای این آرایش و تقسیم‌بندی سه مؤلفه‌ای آن نیست که مثلاً جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام تک مؤلفه‌ای بوده و فاقد مؤلفه‌های عدالت‌خواهانه و حق‌طلبانه بوده است و یا جنبش امام‌علی به‌صورت تک مؤلفه‌ای عدالت‌خواهانه بوده است و فاقد جوهر حق‌طلبانه و جوهر رهائی‌بخش بوده و یا جنبش حق‌طلبانه امام‌حسین فاقد جوهر عدالت‌خواهانه و رهائی‌بخش بوده است، بلکه برعکس معنای این تقسیم‌بندی آن است که «در هر کدام از این سه مؤلفه‌های جنبش رهائی‌بخش و جنبش عدالت‌خواهانه و جنبش حق‌طلبانه بر پایه شرایط خاص اجتماعی

و تاریخی و نیاز جامعه وجهی از سه جوهر رهایی‌بخش و عدالت‌خواهانه و حق‌طلبانه پر رنگ‌تر می‌شده است.»

برای مثال در پروسه ۲۳ ساله بعثت پیامبر اسلام آن چنانکه قرآن در تبیین آن می‌گوید:

«يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ - تَارِهًا وَ زَنْجِيرَهَايِي كِه بَرِ اِنْسَانَهَا بُوْد بَرْدَارِد» (سوره اعراف - آیه ۱۵۷) و همچنین آن چنانکه خود امام‌علی در خطبه اول نهج‌البلاغه مطرح می‌کند:

«... فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذْكُرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّوْبَةِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ...» - خداوند رسولان‌اش را برانگیخت و پیامبران‌اش را پیایی به‌سوی مردم فرستاد تا مردم را به میثاقی که با آفریدگارشان بسته‌بودند وادار نمایند و نعمت‌های فراموش شده را به یادشان بیاورند و عقول توده‌ها را بر آشوبانند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه اول - ص ۴۳ - سطر ۹) وجه رهایی‌بخش پر رنگ‌تر از وجه عدالت‌خواهانه و حق‌طلبانه بوده است؛ و در حرکت امام‌علی پس از ۲۵ سال که از وفات پیامبر می‌گذشت و ظلم و ستم بر جامعه یا جوامع مسلمین حاکم شده بود آن چنانکه خود امام‌علی در خطبه ۱۶ نهج‌البلاغه مطرح می‌کند (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۶ - ص ۵۷ - سطر ۵ تا ۹) «وجه عدالت‌خواهانه پر رنگ‌تر از وجه رهایی‌بخش و حق‌طلبانه بوده است»؛ و در حرکت امام‌حسین آن چنانکه خود امام‌حسین می‌گوید:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَاهِي عَنْهُ - أَيَا نَمِي بِنِيْد كِه دَر جَامِعِه بَه حَق عَمَل نَمِي شُوْد

و از باطل نهی نمی‌شود» (تحف العقول - ص ۱۷۶ - سطر ۵). «وجه حق‌طلبانه پر رنگ‌تر از وجه رهایی‌بخش و عدالت‌خواهانه بوده است.»

باری در این رابطه است که برای فهم جوهر و جایگاه عدالت در نهج‌البلاغه و در رویکرد امام‌علی لازم است که عنایت داشته باشیم که:

اولاً امام‌علی در خطبه‌های نهج‌البلاغه «موضوع عدالت را به‌صورت چند مؤلفه‌ای (اعم از عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی، عدالت فضایی و غیره) مطرح کرده است نه به‌صورت تک مؤلفه‌ای.»

ثانیاً امام‌علی «رویکرد عدالت‌خواهانه خودش را در کنار رویکرد حق‌طلبانه و رویکرد رهایی‌بخش مطرح کرده است.»

ثالثاً امام‌علی در نهج‌البلاغه هم موضوع عدالت‌خواهانه و هم موضوع رهایی‌بخش و هم موضوع حق‌طلبانه به‌صورت یک امر انسانی و فرا دینی مطرح کرده است.»

ثالثاً امام‌علی در نهج‌البلاغه «موضوع عدالت را یک امر اجتماعی می‌داند و عدالت فردی را هم در چارچوب عدالت اجتماعی مطرح می‌نماید.»

ادامه دارد